



زنان طبقه کارگر در کار و در بیکاری

مجموعه مقالات

کتابچه حاضر از سری انتشارات نهاد "علیه بیکاری" به موضوع زنان طبقه کارگر اختصاص دارد. زنان کارگر در اشتغال و بیکاری؛ در محیط زیست در مملات کارگری؛ موقعیت، شرایط کار و مبارزه طبقه ما در عرصه زنان مورد بحث قرار گرفته است. شرایط کار و زندگی و مبارزاتی زنان طبقه کارگر از زوایای مختلف در نشریه "علیه بیکاری" مورد توجه قرار گرفته است. اینجا گزیده ای از این مندرجات در دسترس علاقمندان قرار میگیرد.

سرپرستی و انتشار: سیوان رضایی

فهرست

صفحه ۳	یک روح فبیث در کالبد یک ملت!
صفحه ۶	طبقه کارگر ، زنان کارگر و مبارزه در مملات کارگری
صفحه ۱۹	بررسی وضعیت زنان در بازار کار ایران
صفحه ۲۸	انقلاب فاموش زنان در ایران
صفحه ۴۴	کمیتة امداد و دمل پرکین بهره کشی از زنان
صفحه ۴۷	مافیای رسمی و قانونی بازار کار زنان
صفحه ۵۰	شورش ۲۰۰۰۰ - شورش سبکبال زنان کارگر
صفحه ۵۳	زنان کارگر؛ پنهان در تاریخ کارگران صنعتی در ایران

یک روح خبیث در کالبد یک ملت!

یک نفر به کارگاههای قالبیافی سرک بکشد، در مقابل این بی فرهنگی، اینهمه نزول شان انسانی، اینهمه خونسردی در مقابل رنج هموعان خود حاج و واج میماند. انگاری ذات برتر هنر ایرانی در هیبت دخترانی با لباسهای فراخ و رنگارنگ در دامنه تپه های پر از گل است که فرش پس از فرش به جامعه بشری تقدیم میگردد.

گفته میشود در قبایل وحشی دختران خود را زنده بگور میکردند. تاریخ در تکرار خود گواه آنست که در دل تمدن، مردم در ایران دختران خود را در دخمه های قالی بافی به قربانگاه میبردند... این مردم را جن گرفته است. آیندگان به ریش حماقت آنها خواهد خندید که چگونه برداشتشان از هنر و فرهنگ را از طبقات بالا دست به عاریت گرفتند. در مقابل هر هزار تبلیغ در مورد هنر تاریخی و فرهنگ یک نفر به کارگاههای قالبیافی سرک بکشد، در مقابل این بی فرهنگی، اینهمه نزول شان انسانی، اینهمه خونسردی در مقابل رنج هموعان خود حاج و واج میماند. انگاری ذات برتر هنر ایرانی در هیبت دخترانی با لباسهای فراخ و رنگارنگ در دامنه تپه های پر از گل است که فرش پس از فرش به جامعه بشری تقدیم میگردد. همه در یک توافق نخراشیده درز میگیرند که این فرش یک کالا است، تولید و عرضه آن از قانون بازار تبعیت میکند. انگار این کالا در خلا تولید شده است، تو گویی تولید کننده ای در کار نیست، صاحب و فروشنده کالا و محرک سود آن خط میخورد. همه با هم افسوس میخورند و برای فرش بافان پستان ترحم به تنور ریاکاری میچسبانند.

صنعت فرش با همه جلال و جبروت حاشیه آن در واقعیت امر چیزی جز تولید فرش دستباف در کنج خانه نیست. اینجا خیری از تکنیک و ماشین بخار نیست. کار و تولید مربوطه از هزاران مجمع الجزایر دار قالی، تحت رهبری رئیس خانواده در محیط های دلبخواه فراتر نمیرود. در این جامعه "صنعت فرش ایران" یک تابلو ملون و محل تلاقی مفاهیم پرطمطراق اقتصاد، صادرات و هنر و فرهنگ ملی ایرانی است. برای شناخت این پدیده کافی است پرده دودی چاپلوسی متقابل خیل مدیران خودکفایی اقتصادی، اندیشمندان کار آفرینی و جگرسوختگان فرهنگ ملی کنار بزنیم تا به یک لجنزار مملو از پستی و فرومایگی رسید. کافی است و باید این صنعت را از زاویه

کارگران قالبیاف دید. اینجا کل صحنه جامعه تبدیل به یک همکوشی اهریمنی برای وادار ساختن یک میلیون زن و کودک به یک کار جهانی میگردد. هیچ انسانی بنا به انتخاب خود، بنا به توهم تامین زندگی به دامن دارهای قالبیافی پناه نمیببرد. هیچ انسان شریف با یک کور سو از رافت همسر و فرزندان خود را به صلیب قالبیافی نمیکشد. این خداوند هنر ملی از کدام طویله ای است که چنین بهای سختی را به ضعیف ترین بخش جامعه روا میدارد؟ این کدام هنری است که جز در بیغوله های شهر شکوفا نمیکردد؟ این کدام خلقتی است که از دل کار کودک و تن بیمار نیرو میگیرد؟

قالی دستیاف، چه در ایران و چه در سایر نقاط مشابه در جهان، ربطی به صنعت ندارد. برعکس، یک رشته تولیدی، سراسر مبتنی بر رقابت بیهوده با صنعت و ماشین به معنای دقیق و تکنیکی آن است. در پیچیده ترین حالت ممکن نخ های نازک تر باید در گره های محکم تر مطابق نقشه از پیشی بهم بافته شوند. این کاری است که ماشین و صنعت دقیقاً پاسخ گوی آنست. این کاری است که دستگاههای نه چندان پیچیده اتوماتیک در سالن هایی که نیاز به روشنایی ندارند، از پس آن بر میآیند. صنعت قالی دست باف حکایت رقابت با این دستگاهها در تولید و در رقابت بر سر بازار فروش است. قالی بافی دست باف یک رویای دیرین سرمایه است که در آن نه نیازی به سالن کار، نه نیازی به ایمنی کار و بهداشت و خوراک کارگران با توزیع نخ و یک چهارچوبه، در یک روز آفتابی محصول خود را به چنگ آورد. در این رشته قرار است کودکان و زنان با دستان هر چه نازک تر با دستگاهها به رقابت برخیزند. تا زمانی که بتوان یک فرش و زیلو را با قیمت ارزانتر از تولیدات ماشینی به بازار عرضه کرد، تا زمانی که یک دختر و کودک را در یک دخمه به زنجیر بست این "صنعت" ادامه خواهد یافت.

ایران اساساً یک جامعه صنعتی است، بر روی دوش طبقه کارگر و بر اساس سود حاصله از استثمار کار خلاقانه کارگران در مدرن ترین عرصه های تولیدی کعبه آمال بورژوازی شکل گرفته است. یک کارگر نفت اهواز و یک کارگر ایران خود رو در تجربه مستقیم مشترک خود میتوانند شهادت بدهند پا به پای عقب راندن دستمزدها و تشدید شرایط کار در کارخانه ناگهان سر و کله "صنایع" دیگر پیدا شد که دندان به کار کودک و همسر او تیز میکرد. کسی بخاطر میآورد از کی محلات کارگری جولانگاه کارفرمایان تولیدات خانگی شد؟ کسی میدانند چگونه همسر خانواده کارگری بیکار شد و پس از طریق کار در خانه شریک تامین زندگی خانواده گردید؟ کارگر نفت و کارگر ماشین سازی در این تجربه شریک هستند که درآمد حاصل از کار همسرانشان در خانه ناچیز است، اما هر چقدر هم که بیشتر کار میکنند اما نیاز به درآمد تکمیلی از کار خانه تمام شدنی نیست. امروز نه فقط فشار زندگی بلکه دوایر اداره کار، نه فقط تشویق بلکه شما را وادار به تسلیم در مقابل پذیرش کار خانگی میسازند. همان مجلس و دولتی که در

مقابل ممنوعیت قراردادهای سفید چلاق است، به ماشین پر کاری از انواع قوانین برای آزاد گذاشتن دست کارفرمایان کار خانگی شده است. کاریابی، شعبات بیمه اجتماعی و خدمات دولتی برای شهروندان، سفره رنگینی از شرکت های تولیدی صف کشیده اند. مشخصه کارفرمایان تازه در گستاخی آنهاست. طلبکارند. حریم شخصی شما جولانگاه آنهاست. جایی در خانه نمانده که به اشغال خود در نیاورده باشند، وقتی برای استراحت و معاشرت برای کسی باقی نمانده است، کار مجانی سالمندان و کار کودکان بخش طبیعی از تولید را شکل میدهد. در این میان هیچ تضمینی و هیچ قانون و استانداردی برای تعیین و پرداخت دستمزدها وجود خارجی ندارد.

ناسیونالیسم و طبقه بورژوا همیشه قابلیت خود را در پیشرفتهای صنعتی به رخ طبقه کارگر کشیده اند. اگر حتی یک سر سوزن حقیقت در این ادعا وجود داشته باشد دو دهه اخیر در ایران را باید به عنوان بی عرضگی به ریش آنها الصاق کرد. این دوره ای است که بورژوازی ایران چیزی جز سبزی خشک، فرش دستباف و سوزندوزی سنتی چیزی برای پز دادن نداشت. اما حقیقت آنجاست که وطن و پیشرفت برای بورژوازی همانقدر عزیز هستند که طبقه کارگری آماده بکار در چهارچوب سود آوری هر چه سرمایه برایشان فراهم آورد، و این در گرو استثمار طبقه کارگر است.

آن زمانیکه طبقه کارگر بتواند بیمه بیکاری و دستمزد مکفی و ساده ترین حقوق کارگری را به کرسی بنشاند، آنوقت زمانیکه سهم سود کارفرمایان از قیمت تمام شده فرش پایین بیاید و بر اثر رقابت نتوان قیمتها را به دلخواه افزایش داد، متخصصان حاشیه تولید ملی مثل یک کاخ کاغذی فرو میریزد و افاضات مربوط به فرهنگ و تاریخی و هنری حاشیه آن دود شده به هوا خواهد رفت. آنوقت تازه زنان بافندگان، آنهایی که مایل باشند، محصول کارشان را به قیمت گزاف (قیمت واقعی آن) در گالری های لوکس هنری و در قصرها به نمایش گذاشته و فخر خواهند فروخت.

طبقه کارگر، زنان کارگر و مبارزه در محلات کارگری

در دل تحولات عظیم اقتصادی در ساختار اقتصادی ایران محلات کارگری از محلات زیست کارگری به مراکز بزرگ تولیدی و بخصوص به اتکا کار خانگی زنان و کودکان تبدیل شده است. معجزه ای در کار نیست، کاسه ای زیر نیم کاسه ای نیست، طبقه کارگر در ایران در زیر فشار دستمزدهای زیر خط فقر و در چنبره دستمزدهای عقب افتاده برای تامین زندگی خود، تن به بردگی کار خانگی داده است، این زنان طبقه و کودکان طبقه هستند که بار بیکاری و کسری دستمزدها را بر دوش میکشند.

تهران و "تهران شناسی" از موضوعات داغ جامعه شناسی امروز ایران است. ترکیب جمعیتی، تاریخچه، مهندسی اماکن مسکونی، ترکیب و کارکرد اماکن عمومی و دولتی در محلات گوناگون مورد بحث و کنکاش گسترده است.

تهران از جمله بزرگترین شهرهای دنیا با مفاهیم سرسام، سرعت، تغییر و تحول شناخته میشود. تهران شهر تناقضات و تضادها، شهر شکست و پیروزی، تهران بستر شکافهای عظیم و آتش در هم جوشی از دریافت بسیار متفاوت از موقعیت امروز و افق های بسیار متفاوت در میان اهالی یک شهر واحد است. در تهران از حکومت واحد، از زبان مشترک، از آیین مشترک خبری نیست. مردمان این شهر زیر یک آسمان اما در شب و در روز آنها، در هوایی که استنشاق میشود، در ترس و در امید، در دوستی و در دشمنی کمتر مخرج مشترکی را میشود سراغ گرفت. طبعاً این تفاوتها بیان منطقه ای بخود میگیرد. پایین شهری ها همیشه با ویژگی های خاص قابل تشخیص بوده اند. محلات بالای شهر همیشه با ثروت و مکنت دور از دسترس توده بزرگ مردم عادی در حاله ای از حسرت تنیده شده است. اما شکاف میان محلات، تفاوت میان ساکنین تهران، عمق و جنون و سرسام تضادهای نهفته در این شهر هر چقدر هم که شگرف بنظر برسد در فلسفه تقابلی طبقاتی حدود بیست میلیون نفر در هم آمیخته است. تهران را میشود از زاویه یک بورژوا، یک کارگر، یک خبرنگار یا جامعه شناس بی و یا با وجدان برانداز کرد. در این میان نباید تصویر آن جامعه را از زبان یک مشاور بنگاه معاملات ملکی از قلم انداخت. این نگاه واقعی است،

ابژکتیو است، گویا و زنده است.

قیمت یک آپارتمان سه اتاق خوابه با حدود دویست متر مربع مساحت با قیمتی حدود چهار میلیارد تومان در زعفرانیه تهران تعجب زیادی را بر نمی انگیزد؛ چرا که نه آپارتمان طبقه نهم هر چقدر هم شیک باشد، و نه محله زعفرانیه، هیچ کدام آس دهان سوزی بحساب نمیآید. هر چه هست اما همین آگهی از بنگاه معاملات ملکی برای نقب در شناخت تهران باید کفایت کند.

با یک محاسبه سر انگشتی قیمت متوسط این آپارتمان معادل دستمزد 4 هزار ماه یک کارگر صنعتی در سرپرستی یک خانواده چهار نفره است. تنها در چهارچوب دنیای ضرب و تقسیم محاسبات ریاضیات ابتدایی کارگر فرضی ما باید 340 سال و در طول تمام 365 روز آن مداوما کار کند. از همین جا واقع بینی ساده از هزار گوشه هستی با لگد و با بیرحمی تمام به جان خیالبافی بیهوده یک خانواده کارگری در اسباب کشی به طبقه نهم آپارتمان میافتد. دنیای واقعی به هر عقل سلیمی حکم میکند که چنین کارگری و چنین فرصت شغلی و چنین دستمزدی نمیتواند وجود خارجی داشته باشد. مگر عمر "مفید" کارگر مطابق همان قانون کار روی کاغذ از ده سالگی و تا قبل از سقوط داربست چقدر میتواند باشد؟ مگر ارزش واقعی دستمزدها در مقابل تورم و گرانی در کارکرد کاپیتالیستی جامعه تا چه برسد حکومتی متشکل از پست فطرت ترین نمایندگان طبقه حاکم چقدر میتواند دوام بیاورد؟

اما ویژگی زعفرانیه در قیمت سرسام آور آن برای یک کارگر نیست. از زبان مشاور بنگاه معاملات ملکی، محله زعفرانیه در نیم کره دیگر شهر تهران قرار دارد، اینجا کسی زمین را برای ساختن مساجد به هدر نمیدهد، بجای آن پارکینگ میسازند، بجای آن شعبه بانک احداث میشود، بجای آن کتابخانه و مهد کودک ساخته میشود. اینجا خبری از گشت حجاب نیست، هر لات بی سر و پایی دکان عزاداری برپا نمیدارد، خروس بی محل اذان کله سحر مسجد محله محلی از اعراب ندارد، اینجا اگر لازم باشد پرنده پر نمیزند. در زعفرانیه با خرید منزل هر کس وارد مناسبات تازه ای با دولت و شهرداری میگردد که نظافت و پاکیزگی، خط اتوبوسرانی منظم و مدرن جزء نانوشته اما خدشه ناپذیر آن است. قباله مالکیت چهار دیواری زعفرانیه حکم عالی و رد نخور دال بر این است که آدم حسابی جامعه هستید، سر تان به تن شما می آرزد، خر تان میروند، با عرضه هستید، از خزانه دولت و یا بر دوش بهره کشی و استثمار مردم پول پارو میکنید.

حقیقت تلخ و تکان دهنده تر در این میان فاصله عظیم میان قدرت خلاقه کارگر و ارزش واقعی حاصل کار او از یک طرف و دستمزد او (تازه اگر دستمزدی در کار باشد) از طرف دیگر در آن جامعه است. کل منطقه زعفرانیه نه در 340 سال بلکه در عرض سی سال گذشته آفریده شد. با محاسبه ساعات کاری واقعی شانزده ساعته، با محاسبه کار خانگی و کار کودکان براحتی میتوان دریافت که اعضای نسل معاصر طبقه کارگر بارها و بارها زعفرانیه را آفریده و هر بار با فاصله بیشتر از حاصل کار خود به قعر تباهی رانده شده اند. در طول تنها سی گذشته در روندی که بیشتر به یک معجزه شباهت دارد، در تمامی شهرهای بزرگ و کوچک در ایران مناطق لوکس و ثروتمند نشین شکل گرفته است... ارزش واقعی این بناها را باید در قیاس با محلات دیگر در همان شهر سراغ گرفت. زعفرانیه بر روی دوش دروازه غار ساخته شده است. بر عکس دوره مهاجرت از روستاها در سه دهه اخیر محلات حاشیه و فقیر نشین تهران در بر گیرنده جمعیت عظیم میلیونی کارگران ساختمانی متخصص و از جمله کارگران افغانی بوده است. دروازه غار با بیغوله ها، در فقدان آب آشامیدنی، در حسرت مدرسه و مهد کودک، در کمبود جانکاه درمانگاه و بیمارستان، و در تقلا بی وقفه زن و مرد برای زنده ماندن؛ یک مکمل ضروری زعفرانیه است.

"ته دنیا"

دروازه غار محل بازتولید نیروی کاری است که خشتهای چند میلیارد تومانی زعفرانیه را شکل داده اند، کل هزینه سالانه مراکز درمانی چاله میدان با جمعیتی غالب بر نیم میلیون نفر هرگز به گرد پای نیم میلیارد تومان نرسیده است. با این پول در دروازه غارهای آن جامعه میتوان سر و ته هزینه ابتدای زمینگیر شدن تا مرگ و قبر و خاکسپاری و فاتحه خوانی صد هزار کارگر و عضو خانواده او را هم آورد. تازه تا قران آخر این مسیر از بازماندگان وی تلکه میشود و از قبل از سر باز کردن این جنازه دهها بنگاه دزد و فرصت طلب و کلاه گذاری به نان و نوا میرسند. چاله میدان در رسانه های ایران لقب "ته دنیا" را گرفته است. اما این نه "ته" بلکه همه دنیای ساکنین آن است. در رسانه های ایران چاله میدان با نگون بختی ساکنان آن در مقابل عوارض اجتماعی و در سایه کم توجهی شهرداری تهران معرفی میشود. "نگون بختی" نه فقط یک عبارت بشدت گمراه کننده، نه فقط یک چفنگ بی سر و ته بلکه جزیی از نشخوار رندانه یک ژورنالیست مشت رند بورژوا - اسلامی طبقه حاکم در قرض زبان عامیانه است که با جادو جنبل رنگ و روباخته از زیر بار تعهد و نازل ترین درجه از وجدان انسانی شانه خالی شود. از این گزارشات و رسانه ها و ژورنالیستها کشیمنی در آن جامعه از در و دیوار میبارد. با یک محاسبه سر

انگشتی در محاسبه مخارج یک توالیت عمومی و یا یک رختشویخانه میشود پرسید چرا پس از سالها کاغذ سیاه کردن در باب بذل توجه و دبدبه و کبکه حمایت از نگون بخت های ساکنان این محلات هنوز غیر از حرف مفت از هر اقدام عملی دیگر عاجز تشریف دارند؟

تحول در جمعیت و ساختار طبقاتی

در سی سال اخیر جغرافیا و نقشه تمرکز و ترکیب جمعیت ساکن تهران دچار تحولات اساسی شده است. آنچه از خاک سفید تا شاد آباد تا خانی آباد و قلعه مرعی بعنوان محلات حاشیه شهر شناخته میشود امروز در قلب تهران جای گرفته اند. تعداد و وسعت این محلات و ترکیب ساکنان آن از جمعیت اساسا از روستا رانده شده و در جستجوی کار بسرعت به سوی هسته اصلی طبقه کارگر و صنعتی در ایران پوست انداخته است. پای صحبت های یک مامور اداره سرشماری و آمار دولتی، یک مقایسه سرسری میان زعفرانیه و دروازه غار میتواند سر رشته حکایت های سرگرم کننده و اعجاب آور باشد. در محلات کارگری منظر خانه های در هم فشرده، قوطی کبریتی و نا منظم هموار تعداد ناشناخته ای از اتاقهای اجاره ای است که در عمق زمین، روی بامها و در دل یکدیگر با سستی یک قارچ با سماجی معجزه آسا سقف معلقی را روی خود نگه داشته است. در هر خانه، تازه اگر بشود مرز دقیقی میان خانه ها بدست داد، در هر اتاق و زیر هر سقف، یک یا گاه چند خانواده کارگری زندگی میکنند. بلافاصله جا دارد پرسید: کدام "خانواده"؟ و سوال مهمتر این است که: کدام "زندگی"؟

محلات، سکونت و موقعیت اجتماعی

بدون تردید کمتر پدیده ای به اندازه مسکن مهر طبقاتی را با خود حمل کرده است. مسکن یک حسرت به درازای عمر یک کارگر بر دوش بخش عظیم طبقه کارگر در ایران سنگینی کرده است. اما مسکن نه فقط به معنای قباله مالکیت، و نه به خودی خود فقط به اعتبار یک چهاردیواری؛ بلکه در چهارچوب کلی تر محل زیست و در قالب اجتماعی آنست که مهر کریه خود بر پیشانی طبقه کارگر در ایران را بروز میدهد.

شمیرانات همواره متعلق به و محل سکونت از ما بهتران آن جامعه، حریم خصوصی و محل خلوت و تفرج طبقه حاکم بوده است. اما در مورد تهران، یک جامعه غول آسا و عمیقاً صنعتی کاپیتالیستی، در یک گذر سریع از زعفرانیه تا چاله میدان طبقات، مکانیسمهای طبقاتی و اسارت طبقاتی کارگران در نمایشی هولناک از توحش تمام عیار در مقابل چشمان هر بیننده به رقص در میآید. صد سال است از ابد و ابدیت جز فقر از خاک دروازه غار و چاله میدان سر بر نیاورده

است. تصاویر زندگی روزمره این مردمان برای ننگ تاریخ یک دو جین ملت و دولت کفایت میکند. فقر و محرومیت به معنای مطلق کلمه کارد خشم را به اعماق قلب و استخوان هر انسانی میرساند. اما عمق تباهی نه در خود فقر بلکه در مکانیسم تداوم و بازتولید فقر در این محلات است. نسل اول و دوم انسانهای متولد این محلات چشم به محرومیت باز کردند و دسته دسته در میان همان محرومیت راهی گور نیز شده اند. داستان زندگی بخش عظیم این جمعیت بیش از هر چیز به سفر یک جعبه سست عنصر چوبی در مسیر پر تلاطم سیلابی شبیه است که در میان جستجوی پایان ناپذیر در پی یک اتاق استیجاری و یک درآمد مکفی برای پرداخت اجاره با هر چرخش خود سر از محله تازه ای در میاورد و هر بار با نیرویی بیشتر مانع ریشه زدن خانواده کارگری، مانع علقه ها و پیوندهای هم سرنوشتی میان آنها میگردد.

در چاله میدان مرز و دیوارها عاری از هرگونه مفهوم است. برای زنان این خانواده چهار دیواری مربوطه نه جایی برای استراحت بلکه محل کشمکش فرساینده برای یک وجب جا برای دراز کردن پاهای خسته، و برای یک نفس راحت میان تلنبار وظایف خانه داری است. خانه برای این زنان فقط اسارت و بردگی در آشپزخانه نیست. محلات کارگری در ساده ترین بیان خود و در واقعیت، هر یک بنوبه خود همزمان بزرگترین مهد کودک، بزرگترین بیمارستان، بزرگترین محل نگهداری سالمندان و عظیم ترین محل حفاظت از قربانیان اعتیاد و دیگر مصائب جامعه است. هر تک خانه و هر تک زن ساکن این منازل عضو ناخواسته و ناگزیر شبکه بی اجر و مزدی تبدیل میشود که باید تعداد بیشماری از بیماران، از کارافتادگان و سالمندان را تیمار کند. اینها نه قربانیان بلیه های طبیعی بلکه حاصل کارکرد مستقیم جامعه مبتنی بر سود است که از پذیرش مسئولیت در مقابل زندگی قربانیان مستقیم خود با وقاحت کامل سر باز میزند.

مردمانی از تبار قوزی های خنزر پنزری

" لای در خانه اش باز مانده است. از در خانه چند پله به پایین می خورد تا حیاط آغاز شود. دیوارهای حیاط خانه از آجر قدیمی است و یک کپه آجر هم کنار یکی از دیوارها ریخته شده است. دور حیاط چند در کوچک است، هر کدام به نشانه یک اتاق. بعضی اتاق ها هم در ندارند و با یک پرده مندرس پوشیده شده اند. کنار یکی از دیوارهای حیاط یک سینک ظرفشویی و یک شیر آب برای شست و شوی همه ساکنان گذاشته شده است و از این دیوار به آن دیوار بندهای رخت کشیده شده اند. در هر کدام از این اتاق ها یک خانواده یا چند نفر با هم زندگی می کنند. بیشتر خانه های هرندی به همین شکل اند و مردم محله می گویند بسیاری از این خانه ها، خود پاتوقی برای خلاف هستند."

چند سطر فوق شرحی از زندگی رجب پیرمرد شصت و چهار ساله است. در ادامه به نقل از نوشته "آوار نوسازی روی دروازه غار" در ستون "زیر پوست شهر" در سایت "ماهنامه توسعه و صنعت" به تاریخ 23 مرداد 1395 میتوان از زندگی رجب بیشتر سر در آورد:

"رجب مرد ۶۴ ساله‌ای که چند سالی است از شمال برای کار به تهران آمده ساکن یکی از خانه‌های محله هرنندی است. حدوداً روزی ۱۰ هزار تومان از فروش ضایعاتی که در مخزن‌های زیاله شهر پیدا می‌کند، درمی‌آورد و برجی ۲۰۰ هزار تومان هم بابت اتاق ۱۰ متری که در یک خانه دارد می‌دهد. همین‌طور که گونی پر از پلاستیک را از خانه‌اش کشان کشان بیرون می‌آورد و روی چرخ‌دستی جلوی در می‌گذارد، می‌گوید: پیش‌ترها وضع ما بهتر بود، ضایعات را مستقیم می‌فروختیم اما الان باید آنها را ارزان‌تر به شهرداری بدهیم."

"چیستان کفکایی" عبارتی است که مستقیم و غیر مستقیم در توصیف شرح ساکنین دروازه غار و محلات مشابه در رسانه‌ها رواج دارد. شرح و مندرجات سایت ماهنامه توسعه و صنعت یک استثنا است. نویسنده محترم این ستون بجای "مردم چه می‌گویند" به عین حقیقت بسنده میکند و به شرافت روزنامه نگاری خود وفادار میماند. موج اصلی رسانه‌ها، نه الزاماً بخاطر پاداش مالی و از ضرورت حقوق ماهانه، اما از زاویه تعلق طبقاتی خود در راه خدشه کردن نفس تلاش جانکاه برای تداوم حیات میلیون‌ها انسان از هیچ چیز فروگذار نمیکنند. بدون هیچ تردیدی شصت و چهار سال زنده ماندن رجب در دل همه محرومیت از نیازهای بدیهی و از دل همه مخاطرات یک معجزه است، معادله انرژی لازم برای حرکت عضلات و رمق جستجوی هزاران سطل آشغال با میزان غذای عبور یافته از گلو با محاسبات ریاضی خبرنگاران هفت خط رسانه‌ها به هم نمیرسد، حتی با قیاس با حرمت نیم بند خبرنگار محترم ما مگر یک "رجب دهاتی" چقدر میتواند غرور و حرمت خود را فرو بخورد! دروازه غار اگر حکایت فرودستی طبقه کارگر در ایران در دوره است که از توازن قدرت لازم کم آورده است، محل شکوفایی بورژوازی ایران است که خود را از لجنزار اوهام و لاطعالات سیراب کند و فخر بفروشد. جمعیت قریب به اتفاق ساکنین این منطقه چیز با ارزش، حریم شخصی، یک دارایی برای دل بستن در بساط ندارند. آن روزی که پسرک دردانه را به گرگ صاحب کارگاه بازار سپرده اند تا صدقه سر مصوبات اقتصاد-محور مجلس فخریه به معنای دقیق کلمه هر بلایی خواست بر سر جگرگوشه خانواده آنها بیاورد، آن روزی است که همه دار و ندار، همه امید بر باد رفته است.

خرده فروشی بخش مهم و جدایی ناپذیر از زندگی طبقه کارگر در ایران معاصر شده است. طبقه ای که تنها به اعتبار دستمزد حاصل از نیروی کار خویش زنده است و هیچ، مطلقاً هیچ تضمین و قانون و منطقی نه بر شغل و نه بر میزان دستمزد او ناظر نیست. یک خانواده کارگری از امروز

به فردا، به قرض و نسیه، به سرمایه گذاری روی وعده ها چرخ زندگی را میتواند در گردش نگه دارد. مدتهاست روی طبق دست فروشی چیز قابل عرضه بجز کلیه، قرنیه، مغز استخوان به چشم نمیخورد. این دیگر یک معامله نیست، استقبال از یک مرگ مسلم و دردناک است.

افسانه کار و دروغ بیکاری

حواله دلیل محرومیت ساکنان این مردم به صرف آمار و درصد بالای بیکاری در میان ساکنین این محله از فرط مسخرگی نفرت انگیز است. در این زمینه توجه به سه مساله اساسی ضرورت دارد:

اول: حتی بر مبنای آمار غیر رسمی و رقم بیکاری بیست درصدی بخش اصلی جمعیت ساکن این محلات معاش خویش را از راه شغل یک یا چند عضو خانواده تامین میکنند. با توجه به رواج کار ساختمانی و مشاغل خدماتی در میان ساکنین این محلات و شانس نازل این دسته از کارگران برای برخورداری از بیمه بیکاری (مطابق آمار رسمی تعداد کل دریافت کنندگان بیمه بیکاری در سراسر ایران هیچ گاه از رقم دویست هزار نفر فراتر نرفته است!) دولت فخریه با وزارت کار و وزارت های بهداشت و زیست آن در جار زدن افتخارات خویش شکسته نفسی بخرج میدهند. زمانیکه تاریخ را از فقدان یک بیمارستان، یک مرکز نگه داری از قربانیان سرخوردگی و اعتیاد، فقدان حتی یک مرکز نگهداری سالمندان در این محلات بی خبر نگه داشته اند.

دوم: در اطلاق کلمه وارونگی و دروغ در توصیف ادارات و مسئولین و محققان و رسانه ها در تصویر "مشکلات" این مناطق باید احتیاط بخرج داد. آنچه در جریان است یک سر سوزن از شانتاژ رسماً ضد کارگری کم نمیآورد، در حالیکه خود ساکنین و خانواده های کارگری در فقدان هر گونه کمک رسمی و دولتی برای نگهداری و حفاظت و درمان قربانیان اعتیاد پنجه به دیوار میکشند.

باید از میان هاله دود فریب کارانه و گویلمنشانه جملگی دستگاه حکومتی سری به زندگی ساکنان محلات کارگر نشین کشید تا دریافت قهرمانان طبقه کارگر، مادران خانواده های کارگری چگونه در وانفسای تامین معاش و در وانفسای یکی از کثیف ترین حکومتیهای تاریخ بورژوازی فرزندان و عزیزان خود را در پناه گرفته است. بر خلاف جفنگ کفتارهای اسلامی سرمایه در ایران، دروازه غار نمونه و سرمشق تعلق انسانی و تعلق طبقاتی کارگران در ایران است که خیل بیکار شدگان خود را امید میدهد و سر پا نگه میدارد، سالمندان خود را بدور نمیاندازد، بی خانمانهای خود را حتی در زیر کارتین از گزند گزمه ها امان میدهد، قربانیان تن فروشی را پاره جان خود میداند.

سوم: در دل تحولات عظیم اقتصادی در ساختار اقتصادی ایران محلات کارگری از محلات زیست کارگری به مراکز بزرگ تولیدی و بخصوص به اتکا کار خانگی زنان و کودکان تبدیل شده است. معجزه ای در کار نیست، کاسه ای زیر نیم کاسه ای نیست، طبقه کارگر در ایران در زیر فشار دستمزدهای زیر خط فقر و در چنبره دستمزدهای عقب افتاده برای تامین زندگی خود، تن به بردگی کار خانگی داده است، این زنان طبقه و کودکان طبقه هستند که بار بیکاری و کسری دستمزدها را بر دوش میکشند. دروازه غار از جمله مناطق کارگر نشین است که در چند سال اخیر با سرعت برق و باد به مراکز عظیم تولیدی تبدیل شده اند.

بخش مهم تولیدات خانگی از قالی بافی و لباس دوزی و تهیه مواد خوراکی جای خود را به امور رسما صنعتی و در امر مونتاژ قطعات الکتریکی و الکترونیکی داده است.

در پشت دیوارها در میان تل مواد اولیه و در تنگی جایی برای خفتن و دراز کردن پا و در صدای بلاانقطاع ماشین ها زن و مرد و کودک خانواده کارگری در محیطی که نه از ساعت کار، نه از دستمزد معین، نه از ایمنی کار، نه از بیمه خبری هست از بام تا شام تا آخرین رمق جان میکنند. اینجا کارفرما یک شیخ است که روح توقع و زندگی با سر افراشته را در انسانها به گروگان میگیرد و بجای آن سم "از آب کشیدن گلیم خود" را در رگها تزریق میکند.

چهارم و مهمتر، در مورد دروازه غار باید به همسایگی این منطقه و بازار تهران انگشت گذاشت. رابطه تنگاتنگ دروازه غار با بازار تهران از سوابق طولانی برخوردار است. جذب دروازه غار برای بخش مهمی از نیروی کار روستایی و غیر ماهر در وجود کار سیاه در بازار تهران و زندگی ارزان در مجاورت آن نهفته بوده است. در جمهوری اسلامی و با رواج هر چه بیشتر و قانونی کار آن، کار کودک نقش مهمتری در اقتصاد، اشتغال و سودآوری سرمایه در بازار بزرگ تهران را بعهد گرفته است. قانون استاد و شاگردی و بهره کشی بدون نیاز به پرداخت هرگونه دستمزد را باید سنگ تمام مجلس شاه و مجلس اسلامی به حساب آورد.

خلسه نشخوار فقر و اعتیاد

اگر "اول مرغ یا اول تخم مرغ" صورت مساله نخ نمای فلسفی در تمسخر خود فلسفه و اسباب تفرج خاطر فلاسفه در تمسخر پخمگی عامیون در بکارگیری سفسطه های فلسفی در توجیه ناتوانی در پاسخ گویی به معضلات واقعی زندگی است؛ در مقابل، "پدیده دروازه غار" و کپی برداری "فقر یا اعتیاد" آیین تمام قدی در مقابل آن حکومت، آن طبقه، آن سیستم، فاضلان و نجبا و کلید داران اداره آن جامعه است که شب و روز در پراکندن دروغ و کثافت از هم پیشی بگیرند. دروازه غار یکی از قدیم ترین محلات تهران است و نه فقط این، بلکه تهران روی دوش دروازه

غار ساخته شده است. پدیده دروازه غار ماندنی است چرا که بند ناف حیات تهران به آن گره خورده است... با هر گام توسعه تهران، با هر گام از شکوه و ثروت تهران پدیده دروازه غار به تعداد بیشتری از مناطق تهران تسری پیدا کرده است.

اگر احيانا روزگار سیاه نسل دوم ساکنان دروازه غار را مایه خجالت دولت و دستگاههای حکومتی به حساب بیاورید سخت در اشتباه هستید. با حذف دروازه غار حجم عظیمی از اخبار مربوط به چلچراغ تحقیقات و بررسی منشعب از کرسی های جامعه شناسی دانشگاهی از رسانه ها کنار گذاشته میشود. بدون دروازه غار همه اظهارات مبتنی بر خرد و یا قاطعیت از لیست مقبولیت و صلاحیت سیاستمداران آن جامعه دود شده و به هوا میرود. لیست اقدامات دولت و شهرداری که تا حد ممکن بر دوش کمکهای داوطلبانه مردمی ارزان و ارزانتر به پیش برده شده است، فقط داستان تکراری از شکست و کارشکنی ها نیست. دروازه غار فصل قطور فضولات فکری، اجتماعی و سیاسی قافله عظیم دفاع از و امید به جمهوری سرمایه در ایران است. این سرزمین افسار گسیختگی در تحریک و شانتاژ دلبخواهی علیه نیم میلیون مردم شریف و زحمتکش است.

فقر، عسیان و استیصال

اگر پدیده دروازه غار را به فقر نزول دهیم، بدون اغراق باید ساکنان دروازه غار را خوشبخت ترین در نوع خود به حساب آورد. دروازه غار ایدا جزو مناطق رها شده بدست سرنوشت نیستند، حداقل پانزده نهاد مردمی غیر دولتی و با هزینه سنگین دولتی به تیمار و نگهداری قربانیان پدیده های مختلف مشغولند؛ کافی است دروازه غار را به نیازمندان و بیخانمان و گرسنگان نزول دهیم تا دین بزرگ مرد تهران در قالب موسسات خیریه و انواع ابتکارات و اقدامات انساندوستانه جهت رساندن غذا، لباس و سایر اقلام فوری نیازمندان را بتوان گذاشت. هر یک از این موارد نشانه و حاصل اعتراض عمومی در کل آن جامعه است که این شرایط را برای هم نوع خویش و برای انسان هایی در همسایگی خود قابل قبول نمیدانند. مهمتر از این، فضای اعتراضی گسترده در میان مردم زحمتکش و قربانیان اصلی فجایع متن زندگی در دروازه غار بر کسی پوشیده نیست. این اعتراض با دم و بازدم صغیر و کبیر آن جامعه عجین است. نمیتوانست غیر از این باشد. بازار کساد مسجد محله، زمین داغ زیر پای مسئولین و نهادهای دولتی و اجتماعات اعتراضی مردم دلالت بر خواست و مطالبه بدیهی و فوری پایان این کابوس دارد، و همه انگشت ها رو به سوی دولت اشاره دارد.

سوال اساسی این است که چرا این اعتراضات و فضای اعتراضی راه به جلو باز نمیکند؟ صورت مساله و طرح سوال بطور صحیح تر این است که چرا باید اعتراضات به نتیجه بهتری بجز

تسلسل یکی پس از دیگری از وعده و اقدامات ناقص و مسئولین تازه و وعده های تازه تر منجر بشود؟ این سیکل معیوب کجا و چگونه میتواند از هم بپاشد؟

دروازه غار بر متن همین شرایط صحنه شورشهای ساکنان بوده است. دروازه غار بر متن همین شرایط از مراکز اصلی اعتراضات انقلاب 57 بود. شرایط امروز دروازه غار بمراتب و خیم تر است. آیا انتظار تکرار این شورشها منطقی است؟ آیا واقعا میتوان به نتیجه این شورشها دلخوش بود؟ آیا فراخوان تکرار این شورشها متحد کننده است، از قدرت بسیج برخوردار است؟

صورت مساله طبقاتی

با حذف و با هر درجه کم رنگ کردن ریشه ها و جلوه های طبقاتی مساله دروازه غار از پایه دگرگون میشود. صورت مساله در دروازه غار گرسنگان، فقرا و محرومان نیست. صد البته اکثریت غریب به اتفاق ساکنان محله از طبقه کارگرند، صد البته سفره خالی و چشمهای گود افتاده حکایت از فوریت نان و نیازهای روزمره برای کل خانواده های مردم زحمتکش دارد. صورت مساله در دروازه غار و کل آن جامعه در پیش راندن راه حل طبقه کارگر برای امر تامین غذا و مایحتاج عمومی است. صورت مساله در دروازه غار بسیج و وحدت صفوف طبقه کارگر برای تحمیل و تضمین راه حل طبقه کارگر برای بحران موجود است. در غیاب این صف و آلترناتیو نبرد فعلی و فضای اعتراضی راه زیادی رو به جلو باز نخواهد کرد. صورت مساله آنجاست که رهبران محلی صفوف کارگران را با نیت دستمایه انقلاب کارگری برای بهترین و سر راست ترین راه ممکن از گزند مصافها و مخاطرات امروز در امان نگه دارند. نفس گرسنگی و نان تنها یک مانع در راه آلترناتیو کارگری است. شورش بدون آمادگی و بدون شعار روشن و سرمایه گذاری روی عصیانهای در راه مانع مهم دیگر در راه شکل گیری آلترناتیو کارگری است.

عرصه مبارزه طبقاتی با مولفه های نوین

بیمه بیکاری در پلاتفرم طبقه کارگر ایران از جای برجسته و اهمیت بدون چرا برخوردار است. با هر درجه از تاکید بر فوریت و مبرمیت این عرصه جای خالی محلات و زنان کارگر در مبارزات کارگری و صف بندی طبقاتی این طبقه بطرز دردناکی خود را عیان میسازد. ایجاد تشکلهای محلی از اتحاد علیه بیکاری میتواند:

اول: پرچم گرد آوردن خواستهای فوری کارگران، چه شاغل و چه بیکار، چه زن و چه مرد را فراهم آورد.

ثانیا: این خواست زمینه فعال شدن بخش معتادین ساکنین محله را در چهارچوب اساسا متفاوت بدست میدهد، بخش مهم و روز افزونی از طبقه کارگر را از زیر دست و پای حملات بیشرمانه و

ضد انسانی دولت و کارفرمایان بیرون میکشد، و بجای آن موضعی حق طلبانه، تعرضی، بسیج کننده و مملو از حرمت و انساندوستی فارغ از ترحم را بجای آن مینشانند. اعتیاد یک سیاست فعال طبقه حاکم، نتیجه مستقیم حکومت بورژوایی است و طبقه کارگر قربانی اصلی آنرا تشکیل میدهد. بعلاوه اعتیاد بهانه ای برای بیرون انداختن کارگران از چرخه تولید و محروم کردن بخش هر چه بیشتری از طبقه کارگر از هر گونه حق و تامین اجتماعی، و دست آخر اعتیاد دستمایه نمایش مستهجن دو قورت و نیم باقی طبقه بورژوا است. بیمه بیکاری و همه آنچه این عرصه از مبارزه کارگری در بر میگیرد، میتواند و باید یکبار برای همیشه بساط بورژوا و دولت و قره نوکران ایدئولوژیک آنرا در هم بیچد.

دوم: منطق یک مبارزه طبقاتی کارگری در سازمان یابی هر چه گسترده و عمیق تر مداوما و بعنوان یک هدف در خود در آن است که:

الف: متن مبارزه موجود باید با ایجاد انواع پیوندها و رشته های اتحاد میان کارگران توأم گردد. در حالیکه انواع دسته بندیهای ملی، جدیدی ها و قدیمیها و غیره مثل قارچ سر بر میآورد، و بر مبنای هیچ و پوچ قضاوتهای شاخدار مبنای بدبینی و تفرقه های تازه تر شکل میگیرد؛ آیا انتظاری بی جا است که انواع تشکل ها و تجمعات از تیم فوتبال تا هسته های مطالعاتی ادبیات کارگری جلوی این سموم را سد سکندر ببندند؟ آیا واقعا تشکیل اتحادیه کارگران ساختمانی مقیم دروازه غار ارزش تلاش جمع موسسین از میان کارگران را نداشته است؟

ب: فاصله میان امروز تا فردای پیروزی و تحمیل خواستها به دولت با سلسله ای از ابتکارات و اقدامات خودانگیخته و از پایین میان کارگران پر شود. کسی که از زاویه خود آگاهی طبقاتی و قدرت یابی متشکل کارگران خود را در یک سناریوی بچگانه و سطحی ضد رژیم مبنی بر تظاهرات خیابانی هم استرنتری و هم تاکتیک، شریک نمیداند، دست به گریبان سوال و مشغله های مهمی است: چرا و چگونه است که موج بزرگی از صندوقهای تعاونی کارگری برای دسترسی به مواد غذایی ارزانتر در دروازه غار و محلات مشابه پا نگرفته است؟ این امکان و ابتکار بدیهی مراکز کارگری بحساب آمده و دروازه غار بخاطر مجاورت با بازار میبایست الگوی و مرکز اشاعه آن در سایر مناطق باشد. آیا انتظار بیجایی است که انواع کمیته ها و نهادهای کارگری متشکل از کارگران پیشرو در کمک حل به معضلات معتادین از میان کارگران گام به جلو برداشته باشد؟ کار کودکان را موضوع چاره جویی چندین کمیته دنیا دیده کارگری قرار بدهد؟

سوم: اتحاد علیه بیکاری نمیتواند تعرضی نباشد.

الف: دولت چرا باید در مقابل یک قطعنامه و مشت های گره عقب بنشیند؟ دهها خانه توسط

بنگاههای تجاری بازار جهت انبار کالا خریداری و عمدتاً خالی از سکنه رها شده است. آیا نشدنی است که دست کم شبها و زمانیکه پلیس گور خود را از محله گم میکند بنا به فرمان کمیته عالی کارگری دروازه غار قفلها شکسته و این امکان در حمایت از برادران و خواهران کارتن خواب مصادره شود؛ و صبح هر روز را رژه و ازدحام مردم بر نیروهای پلیس زهر مار کند؟

ب: چرا باید کودکان کارگران گرسنه بخوابند در حالیکه دهها انبار مواد غذایی و سوپر مارکتهای منطقه بازار با دیوارهای کوتاه و قفل های نیم بسته بسوی کارگران دهن کجی میکند؟

پ: چرا باید شایعه لبریز شدن صبر کارگران دروازه غار کاسه کوزه دولت را بهم بریزد در حالیکه بارها در موارد قبلی بر اثر اقدامات زنان کارگر محله بازار عملاً تعطیل و عبور از شاهراههای مرکزی تهران در مجاورت دروازه غار مسدود نشده است؟

چهارم: اتحاد علیه بیکاری به همان اندازه که طبقاتی هست، به همان اندازه که مشت ریاکارانه انواع لفاظی فرصت طلبانه بورژوازی را باز میکند به همان اندازه خطاب به کل مردم زحمتکش بسیج کننده و متحد کننده است.

بازگشت به زعفرانیه

به خصوص در دل شب، از ته چاله های پایین شهر دروازه غار، چراغ پر نور و منظم خیابانهای زعفرانیه قابل تشخیص است. خیلی زود برای یک نوجوان متولد دروازه غار با تشخیص اولین واقعیات زندگی، حتی با فرض یک شهر در زیر آسمانی مشترک، در میان مردمی از یک تبار و با زبان مشترک، زعفرانیه به دور دستهای دست نیافتنی منتقل میشود. با کشف زندان اوین در نیمه راه زعفرانیه، و با بو کشیدن قواعد بازی، این شکاف برای نوجوان فرضی ما دست نیافتنی تر بنظر میرسد. این شکاف طبقاتی است، سرنوشت ها را رقم میزند، دامنه تاثیر انسانها را حتی خارج از اراده آنها محصور میسازد، آلام و آرزو، رفتار و الگو و دوستی و دشمنی ها را قالب میزند ...

همه زیبایی جامعه ایران در اینست که این احکام در آن صادق نیست. نوجوان فرضی ما در اولین گامهای همراهی خود با محافل و جمع کارگران آگاه و مبارز با امکان تغییر مسیر چرخ گردون مواجه میگردد. اینرا باید به حساب طنز تاریخ نوشت که بر کار پر ثمر بخش مهم طبقه کارگر صنعتی کل منطقه یکی از سیاهترین نمونه های تاریخ حاکمیت سرمایه چنگ زد که درست بر محور بیکاری ابعاد عظیم تباهی و فلاکت را شکل داد. در این دوره بیکاری چرخ دنده و محرک تفرقه و کور دلی در کل جامعه گردید. امروز، در موج بازگشت از لبه پرتگاه، جامعه ای در تصفیه با نکت دست بر گریبان، چاره ای بجز ارجاع به طبقه کارگر خود و تصفیه حساب با

گذشته در همان محور، بیکاری، در مقابل خود نمیبیند.

در سه دهه سیاه پس از پایان جنگ با عراق بازسازی تولید با حمله به طبقه کارگر در راس اولویت قرار گرفت. بورژوازی پوست انداخت، اقتصاد از خر به کارخانه بازگشت، با پرچم سود و با زعامت رفسنجانی سر گردنه به اشغال تکنوکراتها درآمد. و در این رهگذر پدیده بیکاری چشم اسفندیار طبقه کارگر شد. اطلاق "مفت خوری" و "تنبل پروری" به کارگر، به حرمت کارگری و به حق بیمه بیکاری جواز ورود رسمی لمپنیسم به فضای مستهجن "کارگر نوازی" و مستضعف پناهی را صادر کرد. با آمدن احمدی نژاد و روحانی این "سبزه" با "گل‌های" ضد کارگری تر از قبلی آراسته گردید.

بازگشت به دروازه غار

جامعه ایران بستر نهضت های متناقض است. با چهار دهه نکبت اسلامی سرمایه چیزی جز این جای تعجب میبود. هر اندازه غفلت از خطر میداننداری جریانات ناسیونالیستی خطا است اما زخم عمیق کاپیتالیستی، خودآگاهی و اعتراض و تعلق کارگری در آن جامعه را نباید دست کم گرفت. در پی سیاستهای قبلی و خودکرده هم اکنون بیکاری یک عرصه مبارزه گسترده طبقاتی، و با قدرت بسیج توده ای است. دروازه غار و محلات کارگر نشین از تمامی ملات لازم برای شکل گیری این صف اعتراضی اشباع هستند. این اعتراض برای طبقه کارگر در ایران ممکن و حیاتی است. تجربیات غنی طبقه کارگر جهانی میتواند راهگشای فعالین کارگری در ایران قرار بگیرد.

بررسی وضعیت زنان در بازار کار ایران

بازار کار تولید خانگی در ایران یک بازار واقعی و تعریف شده و با سودهای کلان است. قطعات الکترونیکی، مواد خوراکی تا بسته بندی پوشاک بدون کوچکترین هزینه برای کارفرما تولید میگردد. تولیدی که نه قرارداد لازم دارد، نه بیمه، نه استخدام، نه اخراج. آیا کلمه دیگری بجز زنده بگور میتواند بازگو کننده این شرایط باشد؟

اگر بازار کار در ایران یک بازار فریبنده برای کسب سود از قبل استثمر کارگر ارزان باشد، اساس سودآوری آن نمیتواند بر بهره کشی وحشیانه از زنان طبقه کارگر استوار نباشد. تازه ترین آمار سال 1392 بازار کار سند گویای این حکم است. نگاهی اجمالی به کار و بیکاری زنان در ایران، نقش نهاد خانواده و هنر دولت و طبقه سرمایه برای بهره کشی از نیروی کار زنان طبقه کارگر هدف این نوشته است.

تبعیض جنسی و آپارتاید جنسی علیه زنان و نتایج آن بر کسی پوشیده نیست. چنبره ای از ارتجاعی ترین قوانین و کثیف ترین فرهنگ مرد سالارانه شالوده جامعه ای را ساخته است که در آن بظاهر کسی دختران خود را زیر خاک دفن نمیکند، آنها زنده اند اما اینبار تمام ارزشهای انسانی و حرمت و کرامت شان، به گور سپرده میشود. آنها زنده اند اما به گورستان پایه ای ترین ارزشهای انسانی خویش چشم باز میکنند. جامعه ایران با دشمنی با زن شناخته میشود. این درست است. اما باید اضافه کرد که در بستر یک جامعه سرمایه دارانه و تا مغز استخوان کاپیتالیستی، ایران به میدان بهره کشی جهنمی نیروی کار زنان نیز تبدیل شده است. ایران گورستان حقوق طبیعی کارگران زن نیز هست. اینجا دیگر زنان حتی به اندازه نیمه مردان بحساب نمیآیند. اینجا زنان هیچ اند. در آن جامعه که هر روز و هر ساعت حقوق قانونی و رسمی کارگر مرد در زندگی واقعی و در چهارچوب تولید در مقابل چرتکه سودآوری هر سرمایه دار دبنگوز به پیشیزی بی ارزش نزول میکند، تکلیف زنان کارگر ناگفته روشن است. ایران سرزمین بهره کشی گسترده از زنان کارگر است در عین اینکه کار و استثمر این زنان انکار میشود.

در آن جامعه قرار بر این گذاشته شده است که مردان خانواده پاسدار حقوق و ارزشهای زنان خود باشند. در همان جامعه سالهاست زنان خانواده های کارگری به تنها مامن تسلی مردان سرشکسته، فاقد غرور و سترون از امید تبدیل شده اند. مردان کارگر نان آور خانواده، دیگر تا حد زیادی یک افسانه است. در حالیکه بحران و سود جویی سرمایه در سیکل معیوب فقر و بیکاری و سرکوب، میلیونها تن از مردان طبقه کارگر را به ورطه اعتیاد میراند، این زنان طبقه کارگر هستند که در مقابل تباهی سد سکندر بسته اند. در ایران 2.5 میلیون خانواده رسماً با سرپرستی مادران ثبت شده است. ارتش زنان طبقه کارگر ایران یک موجودیت قائم بذات، آماده بکار، در دسترس، با تحصیلات و کفایت، و بسیار ارزانتر از مردان این طبقه خود را نمایان ساخته است. این ارتش کار موجودیت دارد و باید برسمیت شناخته شود. قبل از هر چیز کارگران مرد طبقه باید این واقعیت را بپذیرند و برای تحمیل حقوق مساوی همه اعضای طبقه، زن یا مرد، دست به مبارزه بزنند.

بازار کار مردانه و نهاد خانواده

بازار کار ایران یک بازار کار مردانه شناخته میشود. این برداشت عمومی است. برای این برداشت، شواهد بسیاری را میتوان سراغ گرفت. خود دولت و سرمایه در ایران نیروی زیادی را صرف اشاعه این برداشت میکند. اما در دنیای واقعی وضعیت بازار کار و نقش زنان بشدت در حال تغییر است.

جدولهای اداره آمار نشان دهنده آنستکه چگونه زنان از همان سنین نوجوانی از محیطهای کاری بیرون رانده میشوند. مطابق همین آمارها علارغم برخورداری از سواد (97.5 درصد) و برخورداری از تحصیلات عالی و دانشگاهی (20%) شانس بسیار محدودی برای ورود به بازار کار به آنها داده میشود. مطابق نتایج به دست آمده، در سال 1392، نرخ مشارکت اقتصادی در جمعیت 10 ساله و بیشتر در کل کشور 37.6 درصد بوده است. این شاخص در بین مردان 63.0 درصد و در بین زنان 12.4 درصد محاسبه شده است. همچنین نتایج نشان می‌دهد، اگر معیار مشارکت اقتصادی را از سن 15 سالگی محسوب کنیم این شاخص برای مردان 63.0 درصد و در بین زنان 13.4 درصد خواهد بود.

از اینجا به بعد سراغ سرنوشت این زنان (63 درصد) را باید در جدولهای دیگر اداره آمار گرفت. بنا به آمار جدول شماره هفت این زنان سر از خانه داری درمیآورند و از اینجا ببعد از جمعیت

فعال از نظر کاری خارج میشوند. نقش خانواده و زنان خانه دار در استثمار طبقه کارگر یک پدیده کاملاً شناخته شده است. سرمایه در ایران بطریق اولی بر آن استوار است اما در عین حال بهره برداری از آنرا به ابعاد بسیار گسترده ای رسانده است.

گفته میشود قوانین اسلامی در ایران زنان را به "گوشه" خانه میرانند. امروز، این یک دروغ مغرضانه است. در ایران زنان را به صف نان، صف تن فروشی، کلفتی، کار تولیدی میگردانند. خانواده بنا به تعریف در جامعه سرمایه داری محملی برای کار مجانی زن در نگهداری و بازتولید نیروی کار (مرد) است. در مورد زنان طبقه کارگر، این حداقل وظایف روزانه است. و در عین حال، این تصویر بشدت ناقص و بشدت معوج است. سایه سرمایه زنان طبقه کارگر ایران را یک لحظه تنها نمیگذارد. خانه و خانواده بیش از هر چیز به محل کار شباهت پیدا کرده است و تسمه نقاله های متعددی کار را مستقیماً به زندگی گره میزند.

دستمزدهای نازل، شرایط دشوار کار، سوانح و فرسودگی ناشی از محیط کار و بعلاوه عواقب مخرب روانی ناشی از فضای ترس و رقابت بار زنان خانواده های کارگری را از مرز تحمل انسانی فرسنگها فراتر برده است. با محاسبه دستمزدها و قیمت ها تامین خوراک سر سفره فقط میتواند یک معجزه باشد. این امر هر روزه زن در یک خانواده کارگری است که همزمان علاوه بر تر و خشک کردن کودکان، باید تیمار دار شوهر از کار افتاده خود نیز باشد. مزخرف میگویند که صرفه جویی یک هنر است، این یک کار فرساینده است. از زنان خانواده های کارگری باید پرسید. مزخرف میگویند روزی را خدا میرساند. مزخرف میگویند که دستمزد کار کارگری برکت دارد. از فرسودگی و وصله و پینه و ساعتی انتظار و سرگردانی زن خانواده بدنبال اجناس ارزانتر برای خدا مایه میگذارند.

در انتهای زودرس، افسوس که برای بخت برگشتگان کارگر معجزه ای در کار نیست. بازار گرم فروش کلیه تنها و تنها بر دوش خانواده های کارگری استوار است. تعجبی ندارد که بخش اصلی فروشندگان را زنان این خانواده ها تشکیل میدهند چرا که از سر "خوش شانسی" کلیه هایشان از استنشاق سموم محیط کار در امان مانده است! خیلی زود همه این "چاره جویی ها" و تدابیر به انتها میرسد و باید بدنبال کار رفت. در بیرون خانه "انتخاب"هایی متعدد در انتظار زنان طبقه کارگر نشسته است. کار کودکان یکی از آنهاست. تن فروشی بررسی مستقل خود را میطلبد و همزمان یک بازار کار بزرگ برای زنان خانه دار غیر قابل چشم پوشی است.

با دسته بندی 85 درصد زنان در قالب "خانه دار" و خارج از جمعیت فعال، این زنان در یک چرخش، در بسیاری از عرصه های اجتماعی و سیاسی رسماً محو میشوند. نقش شوهر در سرپرستی زن و نقض حقوق پایه ای در نگهداری فرزند، معاشرت، سفر تا زندگی روزمره در سیطره قوانین اسلامی؛ اینجا ابعاد تازه تری بخود میگیرند. کار مجانی خانه مشمول هیچگونه معیاری و قانون و مقرراتی خارج است. زن خانه دار برای کاری که مستقیماً در خدمت سرمایه دار انجام میدهد از هیچ درآمد و یا پاداشی برخوردار نمیگردد. هیچ گونه بیمه ای جسم و روحش را حفظ نیست. حتی اگر کتری آب جوش آشپزخانه از هستی ساقطش کند.

روی کاغذ در بهترین حالت عبارت پردازی او یک عدد از آن اعضای خانواده پنج نفره کارگری است (که اگر دولت کرامت بخرج دهد، اگر شورای نگهبان مصلحت بداند و اگر کارفرما پول پارو کند) قرار است سهم خوراک و پوشاک این زن در دستمزد کافی شوهرش پدیدار گردد. بیمه او در گرو کار و در گرو هفت خوان بیمه درمانی و عده داده شده به همسری است که خود او زنده و مرده اش برای کارفرما و صاحبان جامعه اش فاقد ارزش است.

این خانه، این زن، این وضعیت اجتماعی بوی پول میدهد. مظهر بهره کشی است. و سرمایه دار ایرانی در کنار هر خانه چمباتمه زده است. بازار کار تولید خانگی در ایران یک بازار واقعی و تعریف شده و با سودهای کلان است. قطعات الکترونیکی، مواد خوراکی تا بسته بندی پوشاک بدون کوچکترین هزینه برای کارفرما تولید میگردد. تولیدی که نه قرارداد لازم دارد، نه بیمه، نه استخدام، نه اخراج.

آیا کلمه دیگری بجز زنده بگور میتواند بازگو کننده این شرایط باشد؟

افسون "شوهر" برای سرمایه

اگر شوهر، مرد خانواده مُرد تکلیف چیست؟ نقش خانواده کارگری و اسارت زن در این چهارچوب برای سرمایه، بسیار ضروری است تا دریافت چرا سایه "شوهر" هرگز زن را ترک نمیکند. در ایران در صورت ناپدید شدن شوهر، این موسسات دولتی با کمال میل (و اجبار) این نقش را برای زنان ایفا میکنند. مطابق آمار منتشره در جدول 7 درصد زنان بالای ده سال بدون همسر بر اثر فوت هستند. همچنین مطابق همین سرشماری، سال 1392 تعداد 22 میلیون و 518 هزار و 34 خانوار معمولی ساکن و گروهی در کشور برآورد شده است که 19 میلیون و 777

هزار و 681 دارای سرپرست مرد و 2 میلیون و 740 هزار و 352 خانوار دارای سرپرست زن بوده‌اند. حتی اگر تعداد زنان کارفرما و دسته بندی های احتمالی دیگر را در نظر بگیریم، بیش از یک میلیون زن سرپرست خانواده را در جمعیت غیر فعال جای گرفته اند. رد پای این زنان را در بنگاههای دیگر، از جمله بهزیستی، کمیته امداد گرفت. زنان بیوه، زنان مطلقه، زنان سرپرست خانواده از جمله دسته بندی های سرپرستی زنان تنها است.

بوی تعفن تحقیر علیه کل جامعه و نه فقط زنان قربانی را یک لحظه ندیده بگیرید، اینرا هم در نظر بیاورید که هیچگاه کمک مالی به این خانواده ها در جریان نبوده است. آنوقت تازه به هویت این نهادها بعنوان موسسات تولیدی میرسید که بر روی کار ارزان این خانواده ها استوار شده است. اساس این تقسیم بندی ها به این دلیل ساده است که حتی پس از مرگ کارگر کسی خیال داعیه تامین زندگی، بازنشستگی کافی را بخود راه ندهد. مساله اینستکه زن خانواده کماکان در همان شرایط قبلی هم به سهم خود و هم برای کودکانش گرده کش منافع سرمایه و دولتش باشد.

زنان در محیط کار

زنان در محیطهای کار بطور همزمان وارد چند کارزار میگرددند. تبعیضات جنسی رسمی علیه زنان در ترکیب با اخلاقیات و فرهنگ مردسالارانه و فضای مذهبی اسلامی علی الخصوص در محل کار، جایی که اثری از شوهر یا پدر نیست؛ موقعیت بسیار شکننده ای را به زنان تحمیل میکند. در بازار کار ایران که در آن قانون جنگل حکمران است، بازاری که پیدا کردن یک شغل و دست و پنجه نرم کردن با فرمایشات کارفرما دائما در جریان است و دست آخر، گرفتن دستمزدها با کرام الکاتبین میباشد، برای یک زن کارگر که باید از طریق شوهرش نمایندگی گردد، امر بسیار دشواری از آب درمیآید.

بیکاری عرصه گویایی برای کل این موقعیت است. در آمار منتشر شده در ارائه نرخ بیکاری و توزیع آن بر حسب جنسیت آمده است که نرخ کلی بیکاری 10.4 درصد است که برای مردان 8.6 درصد و رقم مربوط به زنان به 19.8 درصد میرسد. در جدولهای دیگر شواهد زیادی بر تبعیض آشکار بر علیه زنان از جمله مدت کوتاه اشتغال را میتوان سراغ گرفت. اما مورد بیمه بیکاری را باید "شاهکار" سرمایه داری ایران نام نهاد.

آمار منتشره بر شمول 3.5 درصدی بیمه بیکاری برای کارگران بیکار دلالت دارد. این را تنها به

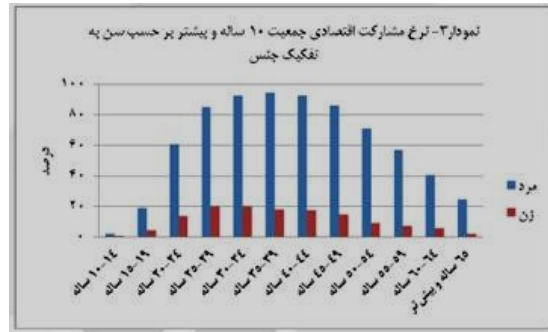
حساب بیش‌ر می دولت میتوان نوشت. در ادامه همین سرفصل در جدول 36 سیاه بر سفید مندرج است که در سراسر کشور از میان 119373 نفر زن بیکار ثبت شده تنها 2009 نفر از بیمه بیکاری بهره مند شده اند.

آینده

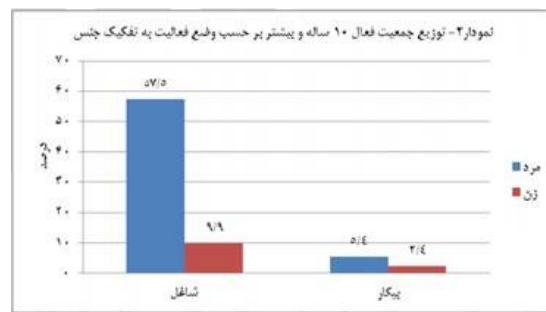
به این وضعیت پایان داد. بررسی دقیق تر از موقعیت طبقه کارگر در ایران بسیار حیاتی است. اما همه شواهد و تجربیات روزانه برای هیچ کدام از ما جای تردید باز نمیگذارد که طبقه کارگر آماج یک حمله سخیف سرمایه است که تقدسی جز سود و سود بیشتر در امر خود قائل نیست. کیست که از ضرورت اتحاد کارگر نگوید؟ مهمتر از هر چیز دیگر در این اتحاد به میدان آوردن زنان کارگر است. باید موقعیت کارگران زن را برسمیت شناخت و باید برای آنها در صفوف مبارزه، در میدانهای تصمیمگیری جا باز کرد. بیمه بیکاری برای همه افراد بیکار چه زن و چه مرد، و افزایش فوری دستمزدها شایسته زندگی کل اهم پرچمهایی است که میتواند نقطه شروع تغییر وضعیت ناگوار فوری گردد.

طبقه کارگر باید به هیبت مردانه ای که به او تحمیل شده، خاتمه دهد.

فروردین 1394



در سال ۱۳۹۲، نرخ مشارکت اقتصادی در جمعیت ۱۰ ساله و بیشتر در کل کشور ۳۷.۶ درصد بوده است. این شاخص در بین مردان ۶۳.۰ درصد و در بین زنان ۱۲.۴ درصد محاسبه شده است. همچنین نتایج نشان می‌دهد، اگر معیار مشارکت اقتصادی را از سن ۱۵ سالگی محسوب کنیم این شاخص برای مردان ۶۳.۰ درصد و در بین زنان ۱۳.۴ درصد خواهد بود.



نرخ کلی بیکاری ۱۰.۴ درصد است که برای مردان ۸.۶ درصد و رقم مربوط به زنان به ۱۹.۸ درصد می‌رسد.

جمع			بخش‌های عمده فعالیت اقتصادی
از بیمه بیکاری استفاده نمی‌کند	از بیمه بیکاری استفاده می‌کند	کل	
۹۶/۵	۲/۵	۱۰۰/۰	جمع
۹۸/۷	۱/۳	۱۰۰/۰	کشاورزی
۹۴/۷	۵/۳	۱۰۰/۰	صنعت
۹۷/۸	۲/۲	۱۰۰/۰	خدمات

جدول شماره 15: توزیع نسبی برآورد بیکاران قبلا شاغل در 5 سال گذشته بر حسب استفاده یا عدم استفاده از بیمه بیکاری. بنا به این آمار تنها 3.5 درصد از کل جمعیت رسماً بیکار (معادل 1.19 میلیون نفر) از بیمه بیکاری برخوردار شده‌اند.

جمع			بخش‌های عمده فعالیت اقتصادی
از بیمه بیکاری استفاده نمی‌کند	از بیمه بیکاری استفاده می‌کند	کل	
۱۱۳۵۹۷۰	۶۱۸۷۳	۱۱۹۷۸۴۳	مرد و زن
۷۲۶۰۹	۹۵۹	۷۵۵۶۸	کشاورزی
۵۰۱۹۶۴	۲۸۲۹۱	۵۳۰۲۵۵	صنعت
۵۶۸۹۶۲	۱۲۶۲۲	۵۸۱۵۸۴	خدمات
۱۰۲۸۷۰۷	۳۶۸۶۴	۱۰۶۵۵۷۱	مرد
۶۱۷۲۴	۹۵۹	۷۰۶۸۳	کشاورزی
۴۲۹۰۹۷	۲۲۲۹۶	۴۵۰۳۹۴	صنعت
۴۲۹۵۵۴	۱۱۶۰۸	۴۳۱۱۶۲	خدمات
۱۱۷۲۶۳	۲۰۰۴	۱۱۹۲۶۷	زن
۲۸۸۵	۰	۲۸۸۵	کشاورزی
۲۲۸۶۷	۹۹۵	۲۳۸۶۲	صنعت
۸۹۴۰۷	۱۰۱۳	۹۰۴۲۱	خدمات

بنا به جدول شماره 36 تنها 2009 نفر زن کارگر در فاصله پنج ساله قبل از سال 1392 از بیمه بیکاری برخوردار شده‌اند.

وضع فعالیت	مرد و زن	مرد	زن
جمع	۱۰۰/۰	۱۰۰/۰	۱۰۰/۰
جمعیت فعال (از لحاظ اقتصادی)	۳۷۶	۶۳۰	۱۷۴
شامل	۳۳۷	۵۷۵	۹۹
بیکار	۳۹	۵۳	۲۴
جمعیت غیر فعال (از لحاظ اقتصادی)	۶۲۴	۳۷۰	۸۷۶
محمل	۱۸۹	۱۹۶	۱۸۳
خانه دار	۳۱۸	-۲	۶۲۳
دارای درآمد بدون کار	۷۱	۱۱۵	۲۷
سایر و اظهار نشده	۴۵	۵۷	۲۴

بنا به آمار جدول شماره هفت اداره آمار ۶۴٪ از زنان سر از خانه داری درمیآورند.

۶- توزیع نسبی برآورد جمعیت ۱۰ ساله و بیش تر برحسب وضع زناشویی به تفکیک جنس، نقاط شد

وضع زناشویی	مرد و زن	مرد	زن
جمع	۱۰۰/۰	۱۰۰/۰	۱۰۰/۰
حدافل بیکار ازدواج کرده	۶۶۸	۶۲۶	۷۰۸
دارای همسر	۶۱۵	۶۱۰	۶۲۱
بی همسر بر اثر فوت همسر	۴۳	۱۰	۷۶
بی همسر بر اثر طلاق	-۸	-۱۶	۱۲
هرگز ازدواج نکرده	۳۳۲	۳۷۴	۲۷۱

انقلاب خاموش زنان در ایران

معرفی

ایران سرزمین رویایی تولید و ثروت

زنان و اقتصاد نوین ایران

زنانه شدن بخش غیر رسمی اقتصاد ایران

شکاف در کف کشتی بنیادهای اسلامی سرمایه

زنان در انقلاب صنعتی - از نو!

چترهای اجتماعی دروغین

فمینیسم اقتصادی - اسلامی نوین در ایران

جنبش رهایی زن در ایران

رهایی زنان کارگر نه یک پدیده صنفی بلکه اساسا سیاسی است

رهایی زنان کارگر جز تعیین تکلیف با حجاب ممکن نیست

مردان طبقه کارگر و کلاه بوقی احمقانه جنس برتر

سیستم مزدی کارگران در ایران باید تغییر کند

مبارزات کارگری در محلات

زنان کارگر، شتاب و روح نوین در بیمه بیکاری

معرفی و تزه‌های اصلی بحث

دوران دور نگاهداشتن زنان از بازار کار و تولید به سرانجام رسیده است. با احتساب سهم اشتراک زنان در تولید معادل 15 درصد بعلاوه بازار غیر رسمی اساسا زنانه کار در ایران به میزان سی درصد، بافت و دینامیسم طبقه کارگر در ایران دچار تحولات عمیق شده است. بورژوازی ایران برای نیروی کار بسیار ارزانتر و تحصیل کرده زنان دندان تیز کرده است. جمهوری اسلامی با فرمول "برابری جنسی، نه" اما "عدالت جنسیتی، بله" با زایمان نوع و موج

جدیدی از فمینیسم که هم اسلامی باشد و هم از جنبه لازم برای یک پرچمدار بهبود اقتصادی زندگی کارگران زن در چهارچوب خود حکومت برخوردار باشد، به استقبال این پدیده رفته است. در واقع کارگران زن در ایران بدل فمینیستی شوراهاى اسلامی کار را وبال گردن خود می یابند. علیرضا محجوب این جریان اشرف گرامی زادگان است. با پرچم "زنان باید امیدشان را از مردان سیاست قطع کنند" خانم فرشته علی مراد دبیر "ائتلاف اسلامی زنان" (با سایت رسمی شبکه ایران زنان) از سخنگویان آن است. خامنه ای خود بر مصدر این جریان نشسته است.

مساله اصلی اینجاست که پدیده کار و اشتغال زنان نه با ابتکار و یا تسهیلات جمهوری اسلامی بلکه در مصافی سخت با قوانین اسلامی و بر متن سود جویی وحشیانه بورژوازی به پیش رفته است. کارگران زن در ایران مار خورده بازار کار و افعی شده رویارویی با فرهنگ ضد زن اسلامی و مردسالار میتوانند سر منشا خون تازه در رگهای جنبش کارگری ایران باشند.

بررسی تحولات درونی طبقه کارگر، بررسی پدیده فمینیسم اسلامی - اقتصادی تازه پا و سیاستهای طبقه کارگر موضوع این نوشته است.

ایران سرزمین رویایی تولید و ثروت

"اقتصاد بحران زده ایران" نقطه عزیمت بخش اساسی و تقریباً تمامی اپوزسیون سیاسی جمهوری اسلامی است. در ترسیم بن بست و شور بختی این جریانات همین قدر کافی است که خود این حکومت و کل طبقه بورژوا در ایران بسیار روشن تر، جامع تر و واقعی تر بر عمق بحران تاکید دارند. هر چقدر که سرمایه در سطح جهانی در در بحران بی سابقه حیات چرکین خود دست و پا بزند، هر چقدر هم به زعم اپوزسیون ضد رژیم ناسیونالیست ایرانی "یک مشت آخوند دزد نفهم" اقتصاد ایران را به فنا برده باشند، هیچ تغییری در واقعیت ساده سرسام بی انتهای تولید و آنهم بر مبنای مدرن ترین روشها و سیاستهای سود و استثمار کاپیتالیستی جهان امروز در ایران نمیدهد. طبقه کارگر ایران در زیر سایه بختک یک حکومت ارتجاعی اسلامی و در دل سازمان یافته ترین شبکه سرکوب ضد کارگری مبتنی بر یک شالوده اسلامی راه به جلو باز کرده است. بر دوش طبقه کارگر ایران یک ماشین عظیم تولیدی بدون وقفه در گوشه گوشه آن جامعه ثروت و مکننت آفریده است. این همان استخوانی است که در گلوی حکومت و طبقه بورژوا در ایران گیر کرده است. دینامیسم تحولات اجتماعی و طبقاتی جاری ایران در طبقه کارگری میجوشد که نه فقط زندگی بهتر علی العموم بلکه خواستهای رفاهی معین از جمله کار و بیمه بیکاری، بیمه های اجتماعی، حق تشکل را ممکن و حق خود میداند، هنوز حق خود میداند. این یک پیش فرض مهم در تعقیب موضوع مد نظر نوشته حاضر است.

زنان و اقتصاد نوین ایران

ساختار جدید تولید سرمایه داری در ایران به تبعیت از یک ترند جهانی از چند مشخصه مهم برخوردار بوده است:

اول، بیکاری وسیع در میان کارگران صنایع درجه یک و درجه دو، که به نوبه خود به دلیل تمرکز تولیدات صنعتی در چین و دیگر کشورهای مشابه عملاً هر گونه چشم انداز برای بازگشایی این گونه صنایع را با چشم انداز سیاهی همراه ساخته است.

دوم، صف بیکاران، فشار رقابت بین المللی و الگوهای جدید سازمان تولیدی مبنی بر تقسیم شرکتهای بزرگ میان مقاطعه کاران کوچکتر عملاً کارگران شاغل در صنایع فعلاً موجود را از تشکل و روحیه مبارزه خلع ید ساخته است.

سوم، دولت به تمام معنا و در قامت یک دستگاه گسترده و مخوف فریب و سرکوب، به تمام معنا در نقش قره نوکر طبقه بورژوا ظاهر شده است. بدون یک سر سوزن اغراق جمهوری اسلامی را میتوان جمع جبری یک مشت نهاد متشکل از شعبان بی مخهای ملیس به وزیر و وکیل و قاضی و گزرمه تشبیه کرد که نه فقط برای انجام وظیفه بلکه در خود شیرینی همواره روزگار را در آماده باش به خود پیچیده اند تا با یک اشاره پوست کارگر را از مفاهیم انتظار و ادعا و حق و حتی گدایی و التماس بکنند.

تاریخ سی ساله اخیر را باید اوج ابتکار و درایت بورژوازی در رجعت به قرون وسطی و به زمانهای دور دست در مصاف انسان با طبیعت با دستان خالی نامید. این قضاوت تاریخی برای چهل سال از حاکمیت بورژوازی برای نفرت زدگی یک ملت در طول قرنهای طولانی کفایت خواهد کرد که زیر سایه فقر و بی حقوقی و در فقدان کوچکترین تلاشی جهت ثبت کوچکترین رد پا از قربانیان خود، تا عشق مبارک شان کشید از تبار کارگر را در میان دستگاهها لت و پار کردند، معادن و ساختمان سازی را به گورستان کارگران تبدیل ساختند، دستمزدها را پرداخت نکردند، از حق بیمه و بازنشستگی آنها دکان دزدی باز کردند. این غیر ممکن بود جز با همراهی دستگاه تبلیغی و رسانه هایی که فقدان وجدان نقطه مشترک زندگی انگل وارشان را شکل میداد.

تاکید بر زمینه های فوق از آن جهت لازم است که بتوان بر متن شرایط ذکر شده شمرده و توأم با آرامش به عرصه زنان طبقه کارگر پرداخت. شواهد رسمی در ایران، تا آنجا که قوانین و اسناد و رسانه ها مربوط باشد همگی حاکی از آنست که زنان از عرصه تولید به گوشه خانه رانده شده و به اموری که کلا خانه داری نامیده میشود محدود گشته اند. مطابق آمار رسمی و بنا به مندرجات

مجله اقتصاد زنان بترتیب در سالهای 80، 84 و 88 به میزان 12 درصد ثابت مانده است. در طی این سالها رشته های دانشگاهی متعددی و از جمله رشته های معماری و معدن بر روی زنان بسته شد. علارغم وعده های خاتمی و احمدی نژاد و سپس روحانی بجز چند مقام از جمله شهردار زاهدان و معاون در کابینه ها تغییری در شرایط کاری زنان ایجاد نشد. اما این همه حقیقت بازار کار ایران را بدست نمیدهد. قبل از اینکه در پی رد پای کار زنان به سراغ بازار کار غیر رسمی برویم هنوز باید در بازار نیمه رسمی مکث کرد.

با موج بیکارسازیها بخش بزرگی از تولیدات به خانه کارگران منتقل گردید. چه در چهارچوب طرحهای دولتی کارآفرینی و چه بدنبال ابتکارات فردی (در واقع شرایط تازه کارفرمایان برای بهره برداری از کار ارزان) موجی از تولیدات بصورت کار کنتراتی و در چهارچوب کار خانگی و اساسا متکی بر نیروی کار زنان (علاوه بر وظایف قبلی خانه داری) شکوفا گردید. کار در طول یکی دو سال کارگاههای بافندگی دود شده به هوا رفتند. انتقال تولیدات از ساختمان پلاسکو فقط یک نمونه است. بسته بندی و مونتاژ قطعات الکترونیک نمونه دیگر آن باید ذکر گردد. تهیه مواد خوراکی، سبزی خشک و امثال آن که کم کم به یکی از صادرات مهم ایران تبدیل گردید اساسا از تولیدات خانگی زنان سرچشمه گرفته است. در این رشته فرشبافی ها مهمترین بخش نیروی کار زنان را بخود اختصاص داده است.

هیچ کس هیچ اطلاعی از تعداد حتی نسبی قالی بافان در دست ندارد. در سالهای 85 تا 90 سرشماری قالیباافان در چهارچوب طرح بیمه درمانی خود را به ثبت مرد خانواده محدود ساخت. دولت رسما سهم پرداختی بیمه شدگان را بالا کشید و از بیمه اثری بر جا نماند. حدس زده میشود قریب یک میلیون زن بعد از نفت، بزرگترین صنعت صادراتی ایران را سر پا نگه داشته اند. شرایط کار جهنمی جسم و روح زنان قالی باف را از همان سنین 3 تا چهارسالگی مورد حمله قرار میدهد. فرش تولید شده مرد خانواده را بعنوان طرف حساب خود برسمیت میشناسد. در ادامه بحران و افزایش بیکاری ها قالی بافی را از یک حرفه مختص به مناطق روستایی اینبار به یک حرفه شهری نیز تبدیل ساخت.

زنانه شدن بخش غیر رسمی اقتصاد ایران

وزیر کار در اظهارات خود به بخش غیر رسمی اقتصاد در ایران رسمیت بخشید. وزیر کار سهم این بخش اقتصاد را سی درصد کل بازار کار در ایران اعلام کرد. "شمار شاغلان کشور را 22 میلیون و 500 هزار نفر اعلام کرد و گفت: 16 میلیون نفر در مشاغل رسمی مشغول به کارند و 6 میلیون و 500 هزار نفر مشاغل غیررسمی دارند." (سخنرانی در همایش گذار از اشتغال غیر رسمی به رسمی، خبرگزاری ایرنا، بیستم اردیبهشت 1395). بنا به عرف عادی صرف اقرار

مقامات به پدیده غیر قانونی نشانه ضعف صاحب منصبان در دفاع از قانون و اجرای آن، باید یک رسوایی و سرشکستگی تلقی شود. اینجا ایران و جولانگاه جمهوری اسلامی است و آب از سر وزیر کار آن گذشته است. مگر نه اینست که خود وزیر کار موتور محرک قراردادهای موقت و دستمزدهای زیر خط فقر و سرکوب کارگران معترض است؟ مگر نه اینست که تمام این موارد باصطلاح در قانون ممنوع پیش بینی شده است؟ مساله مهم اینست که وزیر کار اعلام میدارد که بخش غیر رسمی اقتصاد به نفع اقتصاد ایران است. او بخوبی واقف است که بخش غیر رسمی اقتصاد جهانی است که هیچ ضوابطی بر آن حاکم نیست، به این معنا که از سیاهی بازار کار تحت فرمان ایشان با قراردادهای سفید و ساختار شاگرد و استادی و همچنین دستمزدهای عقب افتاده هنوز باید پیه رنگ بالاتری را به تن مالید.

این بخش از بازار کار زنانه است و غیر از زنانه نمیتوانست باشد. این بخش از بازار کار غیر رسمی است، دقیقا به این خاطر که به کار زنانه متکی است و غیر رسمی است که بتواند به کار زنان متکی شود. بازار غیر رسمی اساسا زنانه کار ابد محدود به ایران نیست. نیجریه، چین، لهستان، افریقای جنوبی در این بازار از دو دهه پیشتر با سازمانهای کارگری در دفاع از حقوق زنان شناخته شده هستند. سازمان جهانی کار اسناد مفصلی در این زمینه در سابقه کار خود گرد آورده است. مخرج مشترک همه این بازار کار و از جمله در ایران در این نهفته است که کارفرما با تکیه به وجود خانواده، مسئولیت زن در حفاظت از کودکان، سرپرستی مرد خانواده و تلنباری از کثافت تبعیض جنسی و فرهنگ مردسالارانه فرجه ای را سراغ دارد که زن از آخرین رمق جان و روح او سود و استثمار سازمان دهد. در ایران بازار کار زنانه بمراتب سودآورتر است چرا که نفس وجود کارگر زن، زن کارکن، غیر رسمی است. این زن مایملک شخص دیگری است، حق کار کردن ندارد، حق طرف شدن با کارفرما را ندارد تا چه برسد مدعی دستمزد و حق گردد. علاوه بر زمینه های ذکر شده هنوز باید چند فاکتور دیگر در بازار کار غیر رسمی که مستقیما کارگر زن را در موقعیت آسیب پذیر قرار میدهد را بر شمرد:

تعرض جنسی: اینگونه مشاغل عمدتا در محیطهای بسته و در خدمت کارفرمای معین صورت میگیرد. فرهنگ مرد سالار و ترس از مقوله آبرو که بهر صورت و همواره زن را بدهکار و مجرم بحساب میآورد، عملا زن کارگر را به بازیچه دست کارفرما تبدیل میسازد.

کار کنتراتی: این مشاغل نه به استاندارد معین بلکه به رضایت کاملا دلبخواه و دقیقا هردنبیل کارفرما گره خورده است.

فقر: تمام "خاصیت" کار غیر رسمی در بی پناهی مطلق کارگر مربوطه است. اظهارات طلایی وزیر کار از آنجایی مهم است که دولت با تمام هیبت خود جار میزند سی درصد جمعیت کارکن

جامعه را بدون هیچگونه حفاظی به بردگی میسپارد. نه حداقل دستمزد، نه شرایط کار تعریف شده، نه بیمه، نه سابقه ثبت شده کار ... بخصوص برای یک زن با مسئولیت نان آوری خانواده جز به معنای تسلیم مطلق نمیتواند باشد.

با احتساب 12 درصد شراکت اقتصادی رسمی زنان، بعلاوه یک میلیون نفر قالی باف و سی درصد بازار کار غیر رسمی عمدتاً از زنان کارگر جامعه ایران را با یک طبقه کارگر متشکل از حداقل چهل درصد زنان کارگر بدست میدهد. این پدیده، این روند و این زنان شالوده های طبقاتی را از هم اکنون دگرگون ساخته اند.

شکاف در کف کشتی بنیادهای اسلامی سرمایه

مطابق نسخه اسلامی حکومت سرمایه در ایران، بنا بر نسخه تبعیض و بی حقوقی زن بعنوان ستون اصلی چهل کل طبقه کارگر قرار بود زن خانه نشین شود، مرد خانواده نان آور باشد، قرار بود زن زیر چادر تسلیم و عفت مرهمی در مقابل خفت و تسلیم و درپوزگی مرد کارکن در بارگاه سرمایه باشد؛ اما در عرض ده پانزده سال کف این کشتی شکاف برداشت. بحران اقتصادی و به عبارت دقیق تر مقتضیات کارکرد و سود آوری سرمایه نسخه اسلامی را نپسندید.

بیکاری نفس طبقه کارگر در ایران را ر بوده است. از همه آنچه زمانی انقلاب اسلامی شناخته میشد از همه آن توهمات و باورهای ساده لوحانه به نعمات مادی و معنوی جز ناباوری و حتی کینه به یک حکومت که نه میخواهد و نه میتواند توده زحمتکش را از فقر نجات دهد؛ باقی نمانده است. بیکاری در دنیای واقعی مردانی که میبایست نان آور خانه باشند را به دشمن حکومتی تبدیل ساخته است که آنها را در مقابل وظیفه و تعهد خود ناتوان، و آنها را در چشم اطرافیان خوار میسازد. سالهاست که تصویر مرد نان آور یک افسانه است. امروز نسل دوم جمعیتی از طبقه کارگر پا به سن اشتغال میگذارد که اساساً پدر خود را جز با بیکاری بخاطر نمی آورد. زن با یک نقش فعال اقتصادی تا چه رسد به زن در نقش تامین اقتصادی در جمهوری اسلامی نمیتوانست به کمتر از یک زمین لرزه رضایت دهد، ابعاد این زمین لرزه خشت روی خشت در اخلاقیات و مناسبات درون خانوادگی تا نقش زن در ساختار اجتماعی را نگذاشته است.

آمار رسمی حکایت از دو میلیون زن سرپرست خانواده دارد. اینها زنانی هستند که مراجع دولتی و رسمی نتوانسته اند هیچ فرد مذکری را بعنوان قیم برای آنها بترانند. این زنها شهروندانی قائم به ذات طرف حساب دولت، مجاری قانونی و کارفرما هستند. در جامعه ای که قانوناً شهادت زن از ارزش ساقط است و تازه در صورت اثبات جرم، دیه او نصف مرد است؛ در جامعه ای که زن

حق کار ندارد، تماس در خارج از خانه بنا به تعریف جرم، و مرد خانواده در تعیین و اجرای مجازات از قانون جنگل دست بازتری برخوردار است، تنها گوشه ای از جهنمی است که قریب چهل سال آزرگار در آن جامعه سازمان داده شده است.

در ساختار تولیدی اجتماعی در ایران، تا آنجا که به زنان مربوط میشود هنوز باید جمعیت بزرگ زنان خانه دار را اضافه کرد. این زنان که بالغ بر سه تا چهار میلیون نفر تخمین زده میشوند، در عین برخورداری از "اقبال" وجود یک شوهر اما برای تکمیل درآمد نان آور مرد خانواده به صورت نیم یا تمام وقت، تماما و یا بخشا در خانه با بازار کار درگیر هستند. بخش بزرگی از زنان تحصیل کرده اسیر این بازار کار بوده و میباشند.

زنان در انقلاب صنعتی - از نو!

تاریخ تکوین کاپیتالیسم و غلبه تولید مبتنی بر سرمایه در تمامی کشورها با دو پدیده، یکی رهایی دهقانان از مناسبات فئودالی و همچنین دیگری رهایی زنان از کنج خانه مترادف است. "رهایی" چه در مورد دهقانان و چه در مورد زنان در بنیادی ترین هدف خود برداشتن موانع قانونی برای پیوستن توده های عظیم به طبقه کارگر روز مزدی را تعقیب میکرد. در مورد ایران اصلاحات موسوم به انقلاب سفید سال 1348 پاسخ گوی همین پیش شرط های رشد سرمایه بود. "انقلاب ارضی ایران" یا به عبارت دقیقتر "رفرم ارضی" هر چه بود از بالا و با اجرای قوانینی در راستای خلع ید فئودالها، تجدید تقسیم زمینها و مهمتر از همه برسمیت شناخته شدن حق شهروندی کامل فرد دهقان و خانواده او برای انتخاب آزادانه محل سکونت به سرانجام رسید، و برای میلیونها نفر سر منشاء یک زندگی نوین گردید.

نا گفته پیداست "رهایی زنان" در این پروسه به این سادگی ممکن نبود. قوانین اسلام زده جامعه فئودالی تا خرخره اساسا با نفی و ضدیت با موجودیت اجتماعی و ضدیت با هر گونه حق فردی برای زنان همراه بود. بر خلاف ادعای تاریخ نگاران پهلوی "رهایی" زنان از چنگال قوانین و مناسبات اسلامی حتی در همان چهارچوب "رفرم ارضی" نه در دستور قرار داشت و نه به اجرا درآمد. صد البته همانقدر که نیازهای سرمایه حکم میکرد، نظارت قانونی بر آموزش و پرورش عمومی زنان، آزادی پوشش، انتخاب شغل و برخورداری از امنیت اجتماعی برابر سدی در مقابل تعرض اسلامی به زنان را فراهم آورد. همانقدر کافی بود که نیروی اجتماعی زنان بعنوان بخشی از طبقه کارگر مهر خود را بکوبد. در همین رابطه باید چند مساله محوری را مورد تاکید قرار داد که در روندهای بعدی تأثیرات بسزایی از خود بجا گذاشت:

یکم: رفع حجاب پهلوی اول و انقلاب سفید پهلوی دوم تا آنجا که به زنان مربوط باشد بسیار

الکن، محدود و سازشکارانه بود. بخش مهمی از قوانین اسلامی از جمله حق مرد در چهار زن و قوانین ارتجاعی ارث بقوت خود باقی ماند. آموزش اجباری مذهبی و در اکثر مناطق مدارس جداگانه برای دختران و پسران، رواج مناسبت‌های مذهبی از کانالهای رسمی و دولتی راه پیشروی زنان را با دشواریهای تعیین کننده روبرو میساخت. همه آن تعرض اجتماعی به اسلام در عرصه زنان را نه به حساب اسلام نوع پهلوی بلکه باید به حساب بقایای جنبش اساسا چپ و مدرنیستی حوالی مشروطیت، از حزب کمونیست اول، فرقه آدمیت، پیشه وری تا صادق هدایت نوشت.

دوم: طبقه بورژوا در ایران هرگز با رهایی زن همگامی نشان نداده است. طیف بزرگ روشنفکران تا مغز استخوان اسلام زده با یک فرهنگ مرد سالارانه همواره مانع جدی در مقابل رهایی اجتماعی زنان ایجاد نموده اند. جلال آل احمد و صادق چوبک مشاهیر این جریان، و تتگسیر و داش آکل سنبل های قهرمانان آنهاست. قهرمانانی که از سر ولنگاری زنان پا به شهر نمیگذارند و یا آنجا که سر و کله شان پیدا شود تنها چیزی که نظرشان را جلب میکند ناموس و چادری نجات بخش بدور آن است. بهترین زنان در فرهنگ اینها زنی است در آشپزخانه و یا در حال شستن لباس، و صد البته که فرزندان خود را به صبر دعوت میکند. در 99 درصد از تراوشات فکری این الیت ادبی (که اتفاقا خود به تعهد روشنفکرانه شان درر قبال جامعه معاصر خویش به آن مینازند) پدیده ای با هویت کارگر یافت نمیشود، طبعاً از استنثار خبری نیست، اثری از حداقل کوشش برای تشخیص آلام زنان ناشی از موقعیت اجتماعی - اقتصادی آنها پیدا نیست و بطریق اولی رابطه ای میان بهره کشی از زنان و هر گونه افقی برای هر گونه رهایی برای آنها متصور نیست. به این ترتیب بنا به قاموس صد سال ادبیات فارسی دامن سرمایه در ایران از هر گونه بهره کشی و ستم نسبت به زنان پاک است!

سوم: رشد سرمایه هرگز کفاف گسترش نیروی کار زنان در مراکز تولیدی را نداده، بحران دهه پنجاه این روند را سد کرد و بیکارسازیهای دهه شصت بسرعت از ابعاد اشتغال زنان کاست. تا این مقطع صنعتی شدن و غلبه سرمایه در ایران تا آنجا که به زنان طبقه کارگر مربوط باشد آنها را اساساً بصورت انبوه زنان خانه دار متمرکز در محلات فقیر کارگری و حاشیه شهرها مشخص ساخته است. ملزومات و پیش شرطهای یک سرمایه داری متکی به نیروی کار ارزان و بنوبه خود فقدان تسهیلات عمومی که فشار کمر شکن نگهداری از کودکان و خانه داری را کاهش دهد، از طرفی و باز گذاشتن قانونی دست نیروهای مذهبی و مساجد در این محلات از طرف دیگر؛ هیچ وقت امکان و فراغت لازم برای شکل گیری فعالیتهای روشنگرآبانه و حق طلبانه در میان زنان طبقه کارگر را بدست نداده است.

بدون در نظر گرفتن موارد فوق غیر ممکن است بتوان درک درستی از جامعه ایران در ماورای

قریب پنج تا هفت میلیون پرولتاریای زن بدست آورد. این یک تغییر دمگرافیک نیست. کافی است ترکیب و ساختار تولیدی جامعه از فابریکها به مراکز کاری کوچکتر را در نظر گرفت، ترکیب بسیار وسیعتر از زنان جویای کار با تحصیلات بالا را مدنظر قرار داد، کافی است موج زنان در شکستن تابوها و کینه های اسلامی و مردسالارانه را تشخیص داد تا (حتی اگر نه انقلاب، دست کم) گردن گذاشت که ورق برگشته است.

چترهای اجتماعی دروغین

موقعیت فرودست زنان در ایران از چنان ابعاد و عمقی برخوردار است که حتی اسلامی ترین و دست راستی ترین لیبرالهای اقتصادی را وادار به "ارائه راه حل" برای قربانیان بانیمان این وضعیت ساخته است. در این راستا دو محور اصلی قابل ذکر است: اول، بنیاد امام و دوم بررسی قانون پرداخت دستمزد و بیمه به زنان خانه دار. هر دو این اقدامات نه فقط در واقعیت امر پوچ و دروغین و نفرت انگیز هستند بلکه خود سرمنشاء پمپاژ کثیف ترین تبلیغات ضد زن در جامعه عمل نموده اند.

اول، بنیاد امام:

بنیاد امام حدود چهار میلیون نفر، اساسا زنان و کودکان را زیر نظر و در حقیقت تحت کنترل خود دارد. بر خلاف تصور رایج بودجه این موسسه نه از محل خمس و ذکات و امور خیریه بلکه از بودجه رسمی و به عبارت دیگر از جیب کارگر و زحمتکش جامعه تامین میگردد. بنیاد امام یک موسسه مخوف و بسته با کنترل شدید در کنار نهاد بسیج از مهمترین ارگانهای حفظ حکومت محسوب میشود. این بنیاد بزرگترین آپارت تامین تدارکات جنگی بود. از زنان و تلفات این بخش جامعه کمتر سخنی در میان است. در زمان جنگ زنان بدون سر پرست به معنای چنگ انداختن بنیاد امام به تنه باقیمانده خانواده کسانی بود که نان آور دیگری نداشتند. این جنگ بر دوش زنان جامعه ایران سازمان داده شد. میلیونها زن در درون و پشت جبهه ها با فرسودگی صد چندان نیازهای جسمی و روحی و روانی و جنسی مردان جامعه را تا پای گور همراهی کردند. پس از جنگ نیز این زنان کماکان مایملک این بنیاد باقی ماندند. این بار و در ابعاد بسیار گسترده تر، بنیاد امام مامن آخر نه برای خانواده سربازان جنگ بلکه برای قربانیان بیکاری، اعتیاد و سلسله بی پایان مصائب اجتماعی تبدیل گردید. سه دهه از کارکرد بنیاد را میتوان در دو کلمه "زنان بیوه" خلاصه کرد. یک مستمری بسیار ناچیز، کنترل و سوء استفاده از زنان تحت پوشش، تبلیغات و عملکرد این بنیاد حفره عمیق جانکاه تحقیر در فرهنگ، در آداب، در ارزش و احترام نسبت به زن و به این اعتبار نسبت به نفس انسانیت را بجا گذاشته است. این حفره پر شدنی نیست. از یک دهه پیش بنیاد امام در یک دگردیسی اقتصادی به یک بنگاه انتقاعی و خودکفا

تغییر یافته است. به روال جدید دریافت مستمری از این بنگاه مشروط به شرکت در یک فعالیت تولیدی از جمله فرش و گلیم است. نیروی کار ارزان معادل 1 تا میلیون نفر و در شرایط عدم نظارت هر گونه و حتی قانون کار کذایی چشم انداز سود دهی این بنگاه اغوا کننده است.

دوم، قوانین حمایتی در مجلس:

در ایران اگر رد پایی از هر گونه قانون مطابق با معیارهای انسانی بتوان سراغ گرفت را با شروطی از جمله "در صورتیکه با مصالح امنیتی متغایر نباشد" بی اعتبار اعلام شده است. به همین روال همه قوانین کار تا یک تاریخ نامعلوم که بودجه کافی برای آن فراهم باشد باطل اعلام شده است. به این معنا ارجاع به قوانین کار و امید به اجرای آن قوانین پیشیزی ارزش ندارد.

فمینیسم اقتصادی – اسلامی نوین در ایران

ایران همانقدر بستر تحقیر و بی حقوقی و ستم نسبت به زنان است، به همان اندازه بستر طیف گسترده از ایده ها و اشکال مبارزاتی علیه ارتجاع مذهبی، قوانین رسمی و فرهنگ منتج از آن میباشد. این خطوط مبارزاتی در مواردی فکر شده و ماندگار و در مواردی تا حدودی خودبخودی و با اهداف و قدرت بسیج محدودتر ظاهر شده اند. بهر صورت قابل فهم است که همگی این موارد کم یا بیش به عنوان رگه های مختلفی از فمینیسم شناسانده میشوند. هنوز و بمراتب قابل فهم تر است که در مقابل دشمنی خونین حکومت ایران علیه حقوق زن، بخش هایی از این جریانات فمینیستی به روشهای مسالمت آمیزتر و اهداف محدودتر در مبارزه رو بیاورند. هر چه که باشد فمینیسم اسلامی را باید وصله ناجور به پدیده رهایی زن دید. امروز از کیا و بیای جریانات فمینیسم اسلامی چیز زیادی باقی نمانده است، کسی خبری از شیرین عبادی و قانزه هاشمی نمیرسد. اینها که پر سر صداترین جریانات دفاع از حقوق زن را تشکیل میدادند، در واقع رگه هایی از اصلاح طلبی درونی جمهوری اسلامی بودند که با اصلاحات جزئی در زمینه حقوق زن بتوانند جمهوری اسلامی را از زیر ضرب بدر ببرند. خاصیت مشترک اینها در نرمی و تواضع و محبت در حق حکومت و اسلام و در عوض پرخاشگری نسبت به جریانات چپ و رادیکال و سرنگونی طلب بوده است. این فمینیسم برای جمهوری اسلامی وقت خرید.

با توجه به تحولات اقتصادی جامعه و بخصوص زنان، ما اکنون با موج جدیدی از فمینیسم یا مدافعین حقوق زنان روبرو هستیم. چهره ها و سخنگویان این موج تاکید خود را بر حقوق اجتماعی و اقتصادی زنان گذاشته، مخالفتی با جمهوری اسلامی بروز نمیدهند و روش اصلی کار آنها قانع کردن بخشهای صاحب نفوذ از مقامات مذهبی و قضایی است. این جریان با برافراشتن سهم زنان در منشور حقوق شهروندی دولت در سه محور خود را مشخص میکند.

اول: حقوق اقتصادی زنان ایرانی

این حقوق بر ترجمه تازه و یا بازخوانی قانون اساسی جمهوری اسلامی استوار است. "در اصل بیستم قانون اساسی همه افراد ملت از زن و مرد را یکسان زیر چتر حمایت قانون قرار داده تا از همه حقوق انسانی، سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی با موازین اسلامی برخوردار باشند. از مجموع این اصول میتوان دریافت که برای زنان در زمینه کار و اشتغال حقوق خاصی در جهت تامین رفاه فردی و خانوادگی آنها پذیرفته شده است. همچنان که در دیباچه قانون اساسی اشاره شده است زنان و مردان در میدان فعال زندگی مستلزم حمایت های لازم اجتماعی در تمام امور از جمله امر کار و اشتغال. ("حقوق اقتصادی زنان ایرانی"، زهرا نژاد بهرام، شماره اول مجله اقتصاد زنان، آبان سال 1392)

به زعم پیش کسوتان این خط فکری قوانین جمهوری اسلامی با دقت بسیار حقوق زنان در محیطهای کار را در نظر گرفته است، اما جا دارد دید چرا در اجرای آنها کوتاهی میشود.

دوم: انطباق با مقاوله نامه نسل دوم حقوق بشر

تقسیم بندی اعلامیه حقوق بشر به سه دسته متفاوت و برجسته کردن نسل دوم این سند از بخشهای مهم هویت فمینیستهای اسلامی - اقتصادی ایران است.

به نقل از یکی از اساتید دانشگاه های ایران چگونگی تقسیم بندی اعلامیه حقوق بشر بدینگونه است:

برپایه دگرگونیهای تاریخی در زمینه حقوق بشر، تاکنون سه «دسته» یا سه «نسل» از حقوق به رسمیت شناخته شده است. نسل یکم حقوق بشر of Generation First Rights Human که «حقوق مدنی و سیاسی» را مورد توجه قرار می دهد، برپایه اصل آزادی انسان و بهره مندی وی از حقوق اساسی استوار شده است. سپس «حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی» بعنوان نسل دوم بیشتر بر اثر فشار کشورهای سوسیالیستی در سالهای 1960-1970 سربرآورد. نسل سوم حقوق بشر of Generation Third Rights Human سربرآورد. منشور آفریقایی حقوق بشر، نسل سوم را زیر عنوان حق توسعه، حق برخورداری از صلح و حق نسبت به محیط زیست، معرفی کرده است.

حقوق نسل یکم دربرگیرنده حقوق و آزادیهای مدنی و سیاسی و بیشتر از جنس حقوق سلبی است که نباید در برابر اجرای آنها از سوی صاحبان حق، مانعی پدید آید. حقوقی چون آزادی مذهب و عقیده، آزادی بیان، حق رأی، آزادی از بردگی، ممنوع بودن شکنجه و رفتارهای غیرانسانی، ممنوع بودن بازداشت خودسرانه، آزادی رفت و آمد و گزینش محل اقامت و... از حقوق مدنی و

سیاسی وابسته به نسل یکم حقوق بشر است. امروزه، بیشتر حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی با عنوان حق های نسل دوم شناخته شده است. حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی، بیشتر از جنس حق های ایجابی یا مثبت است که تحقق آنها در گرو زمینه سازی و فراهم آمدن يك رشته امکانات است و بواقع باید کار های مثبتی برای تحقق یافتن آنها انجام پذیرد. حق بهره مندی از آموزش و پرورش، حق بهره مندی از مسکن مناسب، حق برخورداری از امکانات و مراقبت های بهداشتی، حق کار، حق بهره مندی از حداقل امکانات معیشتی و... نمونه هایی از حقوق نسل دوم است. (مقاله "حقوق فرهنگی: نسل دوم حقوق بشر"، محمد حسن اصغر نیا، بولتن اطلاعات سیاسی- اقتصادی، شماره 303 بهار 1395)

هدف آشکار از تاکید تعلق حقوق زنان به نسل دوم از آنجاست که محتوای سیاسی مبارزه زنان را حذف کرده و کل جنبش زنان به بازار کار و آن نیز به تعهدات دولت تنزل داده شود.

سوم: قانون 1117، اجازه کار و سفر زن بدون اجازه شوهر

مطابق این قانون "شوهر میتواند زن خود را از حرفه یا صنعتی که منافی مصالح خانوادگی یا حیثیت خود باشد منع کند." این قانون عملاً با اشتغال گسترده زنان و بخصوص در بازار غیر رسمی پوچ شده بود. اما بدون نیاز به مصوبه خاص مجلس بطور دفاکتو نیز رسمیت یافته است. به این ترتیب که از دسته بندی قوانین امری خارج شده و به قرارداد زوجین در هنگام ازدواج ارجاع داده شده است. بطور مشخص هیچ کارفرمایی هنگام استخدام یک زن قانوناً موظف به چک کردن رضایت همسر زن کارگر نیست، بعلاوه کارفرما نمیتواند بدلیل عدم رضایت شوهر کارگر زن را اخراج کند.

جنبش رهایی زن در ایران

اینرا باید به حساب طنز تاریخ گذاشت، در ایران اسلامی، درست در گره گاه زنان، جایی که تکیه گاه حمله فرهنگی و سیاسی و استثمار زنان عمل کرده است در بر روی پاشنه دیگری شروع به چرخیدن کرده است. جای شگفتی ندارد. زنان، مبارزات و کشش و کوشش زنان، جامعه را در مقابل پایه ای ترین مفاهیم طبقاتی و پاسخهای سوسیالیستی دو قطبی کرده است. بخش بزرگی از زنان جامعه که به دلیل زادگاه طبقاتی متفاوت و یمن امکان تحصیلات عالی دانشگاهی آینده بهتری را نسبت به طبقه کارگر برای خود متصور بودند، اکنون مصافهای پایه ای طبقه کارگر را سنگر دفاع از موجودیت، کرامت اجتماعی و حیات اقتصادی جلوی رو دارند. رهایی زن از زنجیرهای "اجازه نامه مرد سرپرست خانواده"، گرهی بوده است که بند ناف دهها جریان نیم بند و دمکرات و لیبرال و اصلاح طلب و اسلام مدرنیته را بهم گره زده است؛ قرار بود این عرصه

سیاسی نباشد، طبقاتی نباشد؛ کجا تشریف دارند فمینیستهای پست مدرنیست وطنی زمانیکه خواست محوری زنان در ایران درست از طبقه کارگر نیرو میگیرد و راه به جلو باز میکند؟

طبقه کارگر باید تحولات اقتصادی و مشخصا در زمینه اشتغال زنان را با دقت و علاقه بسیار تعقیب کند. این یک واقعیت مادی است که بر بسیاری جهات مبارزه طبقه کارگر تأثیرات مهم بجا میگذارد. یک برخورد فعال با این پدیده میتواند طبقه کارگر را از بسیاری سر در گمی ها و در جا زدنهای جاری نجات دهد. آنچه مهم است واقعیتها و تحولات را باید دید، صورت مساله را از بورژوازی نپذیرفت و سیاستهای مستقل را بصورت تعرضی به محک ازمایش گذاشت.

رهایی زنان کارگر نه یک پدیده صنفی بلکه اساسا سیاسی است

اشتغال زنان و ورود آنها به بازار کار بخودی خود پدیده مثبت و هیجان انگیزی نیست. بطور کلاسیک بورژوازی همواره از کارمزدی یک نعمت الهی ساخته است، بزعم بورژوازی ما کارگر باید شکر گذار و مجیز گوی استنمار خود باشد، مگر نه اینستکه بدون امکان اشتغال و کار صحبتی از دستمزد باقی نمیماند؟ همیشه بخشی از جریانات سیاسی بوده اند که با تاکید بر مبارزه صنفی ظاهرا پرچم منافع "واقعی"، "زمینی" و "فوری" کارگران را بدوش کشیده اند. کسی نمیتواند منکر اهمیت و واقعی بودن و فوری بودن و زمینی بودن مبارزه اقتصادی کارگران در و انفسای حکومت کارمزدی باشد؛ کمونیستها شکی به خود راه نداده اند تا مبارزات صنفی را پیش شرط یک مبارزه طبقاتی ارتقاء دهند؛ اما همزمان صد و پنجاه سال تجربه مبارزه طبقاتی پس از مانیفست کمونیست، تجربه پس از تجربه تازیانه ای بر پیکر طبقه کارگر بوده است که مبارزه صنفی بدون قطب نمای سقوط بورژوازی نسخه شکست مسلم مبارزه بر سر شندرغاز دستمزد نیز هست. مبارزه صنفی یک پرچم برای تحقیر آگاهی، قابلیت و شعور اجتماعی کارگر است. هیچ مبارزه صنفی بدون مقابله با بورژوازی در تمام عرصه های سیاسی، فرهنگی، اخلاقی و هنری نمیتواند به پیروزی نزدیک شود.

رهایی زنان کارگر جز تعیین تکلیف با حجاب ممکن نیست

در عرصه مبارزه حقوق و رفع ستم از زنان، مساله حجاب تند پیچ دیگری است که همواره قد علم میکند. در مباحث مربوط به مبارزه رهایی زن عمدتا اظهار میشود: حجاب مساله زنان طبقه کارگر نیست. ظاهرا و بنا به این استدلال نان و فشار روزمره زندگی و فقر جایی برای اندیشیدن درباره حجاب را باقی نمیگذارد. این دیدگاه یکی از مبانی فرودستی طبقه کارگر در ایران است، این دیدگاه در میان کارگران و از زبان کارگران، طوق لعنت طبقات دارا به گردن طبقه کارگر است. این بارومتر گویایی است که نقش محوری در تعیین خصلت مبارزات و نتایج اجتناب ناپذیر

این مبارزات و قضاوت در مورد آنها را پیدا کرده است. در اسفندماه سال گذشته در تظاهرات خیابانی کارگران کارخانه هپکو، کارگران و کارکنان زن و خانواده های کارگران، جداگانه در ته صف آقایان و با حجاب کامل اسلامی در خیابانهای شهر اراک ظاهر شدند. این صحنه نمایش اعتراضی کارگران را به یک صحنه ارتجاعی و شرم آور طبقاتی تبدیل ساخت. در مورد حجاب جداگانه و مفصل باید نوشت. تا جاییکه کارگر مرد در هیبت حجاب همه آن اهرمهای فرهنگی و اخلاقی را تشخیص ندهد، اساسا هیچگونه وحدت و پیشروی در مبارزه این طبقه ممکن نیست.

مردان طبقه کارگر و کلاه بوقی احمقانه جنس برتر

هیچ چیز مسخره تر از این نیست که از زنان خواسته شود بمیدان بیایند و قابلیت های خود را اثبات کنند و عملا جای شایسته خود را در دل جامعه باز کنند. صرف چنین نسخه ای نفرت انگیز است. این یک نصیحت نیست، در بهترین حالت این یک تلاش ننگین است که چهار دهه دشمنی، چهار دهه جهاد، چهار دهه جنگ برای تحمیل فرودستی زن در آن جامعه را ماست مالی کند. زمین بازی فمینیستهای اسلامی زمین بازی فعالین آگاه طبقاتی کارگران نمیتواند باشد. نسخه این فمینیستها راضی نگه داشتن آیت الله ها و اسلام همیشه عزیز آنها است، نگرانی اصلی این فمینیستها در این است که چرا بورژوازی ایران نمیتواند هم از توبره و هم از اخور، هم از قوانین تحقیر زن و هم از بهره کشی از نیروی کار زنان نشخوار کند. به میان کشیدن کشفیات نبوغ آمیز در تفسیر اعلامیه حقوق بشر برای عمق زن سنیزی جمهوری اسلامی زیادی خنک است. کیفرخواست زنان آن جامعه بر وجدان طبقه کارگر ایران سنگینی میکند و بخش عظیم این کیفرخواست مربوط به زنان خانواده بزرگ طبقه کارگر است که دادخواست آن بی برو برگرد دست اعضای مرد این طبقه را میبوسد. طبقه کارگر در ایران آبستن یک انقلاب فکری است، یک انقلاب فکری که صغیر و کبیر این طبقه شیارهای فکری و مبارزاتی خود را از مدفوع تفکرات مذهبی و مرد سالارانه لایروبی نماید. اینجا دیگر کاری از دست کارگران زن ساخته نیست. مردان این طبقه باید خود کلاه بوقی احمقانه جنس برتر را از سر بر گیرند! سواری به بورژوازی دیگر بس است.

سیستم مزدی کارگران در ایران باید تغییر کند

سیستم مزدی جاری در ایران بر مبنای محاسبه خانواده کارگری بعنوان سلول طبقه کارگر و پایه تعیین دستمزد کارگر؛ یک سم بغایت ضد کارگری است. این سیستم زن کارگر را حلقه متصل به کارگر مرد قلمداد میکند و بعنوان عائله مندی ضریب معینی را بر دستمزد کارگر میافزاید. زن کارگر در این سیستم آدم و شهروند مستقل برسمیت شناخته نمیشود، کار زن در خانه بعنوان بخشی از کار اجتماعی مفید و مولد از هر گونه اعتباری ساقط میگردد، و آنجا که زن راسا به کار

کشیده میشود با هزار بهانه دستمزد او مورد سرقت قرار میگیرد. اگر سیستم مزدی موجود و تعیین دستمزد پایه بر اساس نیاز یک خانواده کارگری زمانی میتواند مترادف با دستمزد بهتر برای کارگران باشد، و اگر روزی خانواده کارگری نرم غالب زندگی کارگران بود، الان شرایط دگرگون و یا بسرت در حال دگرگونی است. سوسیال دموکراسی غربی در جواب زندگی مدرن انسانی سیستم مزد فردی به کارگر، چه زن و چه مرد را برقرار کرده است. این دستمزد باید کفاف خوراک، مسکن و سایر نیازمندیهای فرد مزدبگیر را را بدهد. تامین زندگی کودکان مستقیمان با دولت است.

مبارزات کارگری در محلات

در پیوند نزدیک با اشتغال زنان مبارزه بر سر رفاهیات و تسهیلات زندگی روزمره در محلات به صدر خواستها و مطالبات عمومی رانده میشود. رختشویخانه عمومی در محلات، مهد کودکیها و آشپزخانه های عمومی و مجانی از جمله اقداماتی است که چندین ساعت ذیقیمت از فراغت، آسودگی و فرسایش کمتر از جسم و روح کارگران را بهمراه میآورد. این عرصه ای است که مردان کارگر باید بخصوص نقش فعالی در آن ایفا نمایند، عرصه ای است که دیوارهای بلند فرهنگ مردسالارانه میتواند ترک بردارد.

زنان کارگر، شتاب و روح نوین در بیمه بیکاری

اما مهمترین مطالبه مربوط به زنان در ایران، چه شاغل و چه بیکار، آینده مبارزه طبقاتی کارگران به عرصه بیمه بیکاری گره خورده است.

الف، مطالبه بیمه بیکاری: تمام شهروندان، چه زن و چه مرد، بالای شانزده سال با اعلام آمادگی به کار فوراً و بلافاصله باید مشمول بیمه بیکاری قرار میگیرند.

ب، بیمه بیکاری و حق کار: کار بمعنای شراکت فرد در سازندگی و بکارگیری خلاقیت حق هر فرد است و دولت موظف به تامین کار برای شهروندان آماده بکار است و در غیر این صورت باید با پرداخت بیمه بیکاری جبران ضایعه نماید. باید دهان دولتی که بیکاران را سر بار جامعه میداند گل گرفت. این دولت است که راساً مولد بیکاری است.

پ، بیمه بیکاری و استثمار: بیمه بیکاری در مقابل شارلاتانهای طبقاتی بورژوا سد میبندند چرا که هیچ کس بخاطر نداری و گرسنگی مجبور به تن دادن به استثمار و شرایط کارفرما نیست. با وجود بیمه بیکاری هیچ زنی از سر اجبار اقتصادی اسیر هیچ ازدواجی نمیمانند، در مقابل اجحافی دندان روی جگر نمیگذارد.

بیمه بیکاری و کار بعنوان وظیفه: بیمه بیکاری تاکید بر آنست که همه آحاد جامعه موظفند در تولید و چرخ سازندگی و تولید شریک شوند. هیچ کس بنا به موقعیت اجتماعی و یا ثروت باد آورده نمیتواند از وظیفه مشارکت در کار و تولید سر باز بزند.

بیمه بیکاری و تعریف کار مفید: در جامعه مبتنی بر سود سرمایه تنها کاری مفید تلقی میشود که بر سود کارفرما بیافزاید. بیمه بیکاری نقطه مقابل این تعریف، نگهداری کودکان، نگه داری سالمندان را بطور اولی به عنوان کار تلقی کرده و انرژی صرف شده از طرف زنان را پاس میدارد.

بیمه بیکاری و کارگران مرد: کارگران مرد ناچارند هر چه زودتر به حمایت فعال از کارگران زن برخیزند.

بیمه بیکاری با قدرتی نوین: زنان کارگر همواره جای پای ثابت تر در محله، زمینه همبستگی با سایر زنان محله در میان آنها بیشتر است. یک مشخصه امید بخش زنان دوری آنها از کشمکش های پر از توهم، تحمعات مسموم از سایه شوم شوراهاى اسلامى، فضای مشحون از گدایی و عریضه و صلوات است.

آوریل 2017

کمیته امداد و دمل چرکین بهره کشی از زنان

. برای آشنایی با وجوه کارکرد این دمل چرکین کافی است برچسب "بی سرپرست" را کنار زده و پرسید چه کسانی تحت "پوشش" این بنیاد هستند؟ پوشش اهدایی بنیاد چیست؟ و بنیاد با "بی سرپرستان" چه میکند؟

بدون تردید "زنان بدون سرپرست" را باید از شنیع ترین اصطلاحات جاری زبان فارسی محسوب نمود. اگر این اصطلاح در مورد مردان بکار گرفته شود، قاعدتا منظور افراد با اختلالات روانی جدی و فاقد توانایی یک زندگی معمولی است. در مورد زنان تحت پوشش این طرح مساله کاملا بر عکس است. "زنان بی سرپرست" فقط به یک تابلوی مستهجن زن ستیزانه و نازل مردسالارانه قرون وسطایی خلاصه نمیشود. این عبارت یادآور و بازتولید بی وقفه تحقیر زن و موقعیت فرودست نیمه جامعه هست اما در عین حال، "زنان بدون سرپرست" یک پدیده عظیم اجتماعی و در درجه اول یک پدیده بسیار فعال و پر سود اقتصادی کاپیتالیستی در ایران است. کمیته امداد خمینی موتور محرک یک نهاد مالی و تولیدی مافیایی در ساختار سیاسی - اداری کشور است. بنا به اظهارات مسئولین مربوطه، یک میلیون نفر زن "بی سرپرست" تحت اختیار این سازمان قرار دارند که با مجموعه اعضای تحت تکلف خانواده، تعداد تقریبی سه میلیون نفر از جمعیت ایران را شامل میشود. این بنیاد سه میلیون نفر از جمعیت ایران را، اساسا در میان زنان، در یک موقعیت دشوار زندگی، شکار کرده، و آنها را با نقره داغ "بی سرپرست" در دالانهای قانونی در تمام شئون فردی و اجتماعی، آنها را مورد بهره جویی قرار میدهد.

هدف نوشته در این خلاصه میشود که چگونه دولت از مسئولیت خود در مقابل بیکاری و تامین زندگی بیکاران شاخه خالی میکند. برای آشنایی با وجوه کارکرد این دمل چرکین کافی است برچسب "بی سرپرست" را کنار زده و پرسید چه کسانی تحت "پوشش" این بنیاد هستند؟ پوشش اهدایی بنیاد چیست؟ و بنیاد با "بی سرپرستان" چه میکند؟

اینجا رسما و عملا با نوع دیگری از شهروندان روبرو میشویم. در لابلای تعاریف کمابیش معین و جا افتاده یک کشو تازه باز میشود: بی سرپرست! یک دنیا پیچ و تاب، یک دنیا مزخرف گویی، یک دنیا لاطنالات مذهبی برای انکار هویت شهروندانی که زن و کارگر هستند. سی سال سرمایه

گذاری بر روی دو عبارت بیوه و مستمری بگیر، سی سال بوق و کرنای گوش خراش برای چرخش یک بنگاه اقتصادی سود آور بر یک مبنای ساده: کارگران زن! بیجهت نیست که کمیته امداد با کمترین کمک های دولتی بر مبنای " خودکفایی اقتصادی" با بیلان درخشانی از دخل و خرج در زمره بنگاههای تولیدی میدرخشد.

مقوله خانواده برای بورژوازی از یک طرف همواره مظهر کار بی ارج و مجانی زن خانواده و از طرف دیگر شانه خالی کردن از مسئولیت دولت در تامین زندگی آحاد خانواده بوده است. این مرد و این درآمد اوست که تامین زندگی زن و کودکان را بعهده دارد. در این تعریف مرد کارگر نه شریک زندگی بلکه سرپرست همسر و کودکان به حساب میاید. کمیته خمینی، این شوالیه های اسلامی امداد، گفتارهایی هستند که در روز مبادای "بیوگی" دقیقاً برای نقش "سرپرستی" خیز بر میدارند. زن تحت پوشش کمیته در یک چرخش قلم از یک سرپرست جدید برخوردار میشود که در ازای چندرغاز مستمری بر مقدرات زندگی او چنگ میاندازد. تحت نظر این آقا بالاسر جدید تنظیم و توجیه فقر مطلق و کار خانگی و آشپزی و بچه داری بجای خود باقیست. بعلاوه و مهمتر اینست که مستمری مربوطه مشروط به فعالیتهای تولیدی بشدت سازمان یافته و کنترل شده است. کمیته امداد یک محمل دخالت در امور خصوصی از لباس و حجاب تا شوهر یابی برای زن قربانی نیز هست.

سمت و سوی کار زنان به سوی کارگاههای کوچک، کار خانگی و خدمات و کلا آنچه بازار کار غیر رسمی شناخته میشود، در قالب کمیته امداد تبدیل به یک فعالیت اقتصادی قانونی تبدیل شده است که علناً موقعیت کل طبقه کارگر در ایران و مشخصاً در زمینه کار زنان را تخریب میسازد. در تابلو کمیته امداد حتی نیاز به ماست مالی های معمولی از اجحافات دستمزدی، کار شاق، قدر قدرتی کارفرما، ساعات و شرایط نامساعد کار، سوء استفاده های جنسی و غیره ضروری ساخته نمیشود. صدقه و تمام تشریفات و توجیهاات آن پدیده آزردهنده و نفرت انگیزی است، اثری از انسانیت را در آن نمیتوان یافت.

کمیته امداد خمینی امتداد، تشدید و توجیه فقر و عسرت در جامعه ایران است که نقش خود را تکیه بر یک ماشین پرکار از تحقیر زن در جامعه ایفا میکند. نه فقط زنان بلکه کودکان این خانواده ها قربانیان اجتماعی، فیزیکی و فکری این ماشین منحنط میباشند. این نهاد از سیاه ترین مراکز تولیدی در رشته های مخوف مثل فرش بافی و خیاطی تا تولید مواد غذایی و حتی صنایع است که الگو و استاندارد دستمزدها و حقوق کارگری را به سطح نازلتری سوق میدهد.

مبارزه موثر و دستاوردهای قابل اطمینان طبقه کارگر بدون بسیج صف زنان این طبقه بر علیه بورژوازی ممکن نیست. از طرف دیگر مبارزه زنان طبقه کارگر بدون دخالت مستقیم و

همسرنوشتی همه صفوف طبقه، چه زن و چه مرد ره به جایی نمیرد. اینها جزو احکام بدیهی از مبارزه متشکل طبقه کارگر هستند. اما در سابقه اعتراضات و جنبش اعتراضی طبقه کارگر تجربه های قابل اعتنا و ارجاع در این زمینه نادر میتوان سراغ گرفت. آنچه مسلم است این است که مبارزه بر علیه بیکاری و مبارزه در محلات میتواند بستر مشترک طبیعی برای دسترسی کارگران زن و مرد از بخش های متفاوت اقتصادی بیکدیگر باشد و از طرف دیگر مبارزه برای بهبود شرایط زندگی امر مشترکی را در دستور همه قرار دهد.

در شماره هفته بعد نشریه مفصلا به تجربه مبارزات زنان کارگر در امریکا خواهیم پرداخت. این مبارزات که زنان مهاجر یهودی شاغل در صنعت پوشاک و عمدتا در شکل کار خانگی مرکز ثقل آنرا تشکیل داده اند، میتواند سر نخ های قابل توجهی را بدست دهد. از جمله به این خواهیم که چرا علاوه بر سهم بالای زنان در بخش فعال کاری طبقه کارگر و علاوه بر شرایط سیاه کار و دستمزد؛ کماکان زنان در حاشیه اعتراضات کارگری قرار دارند. به فاکتورهای بیکاری، محلات، کار خانگی و خانواده و فرهنگ نگاهی خواهیم انداخت. در بحث مشخص استثمار زنان در چهارچوب کمیته امام، قدر مسلم اینستکه بساط صدقه چرخانی کمیته امداد باید برچیده شود و بیمه های اجتماعی برنامه کمونیستی طبقه کارگر جانشین آن گردد، دقیقا همان اهداف و روشهایی که توسط هم طبقه ای های ما در امریکا تعقیب شد.

مافیای رسمی و قانونی بازار کار زنان

اما نه تقدس مالکیت، نه مشروعیت قانون و نه زور و سرکوب دولتی در مقابل حق طلبی اعتراض کارگری از کمترین ارزشی برخوردار نیستند. این اعتراض، نفرین به آسمانها و مشت به دیوار کوبیدن آنها باید راه به خیابانها باز کند. و این زمانی اتفاق میافتد که نشان دهد چاره ساز است. در مورد استثمار وحشیانه زنان در ایران شکل گیری یک مبارزه متشکل کارگری که اعتراض زنان کارگر را (از پستوی گزارشات تکان دهنده و سیاه) به صحنه کشمکش های زنده بکشاند، با اولین گامهای این مبارزه جامعه ایران چشم به یک انفجار از کیفرخواست مملو از چرک و خون و کثافت علیه سرمایه، علیه دولت، علیه مذهب و علیه فرهنگ "سوختن و ساختن" و "نوازش بینوایان" باز خواهد کرد.

مقدمه از علیه بیکاری: گزارش زیر در رابطه با شرایط کار زنان در ایران به نقل از روزنامه "توسعه ایران" منتشر میشود. شواهد و مورد اشاره تکان دهنده است. نگاه خواننده بر روی ارقام خشک میزند و با هر سطر خون به شقیقه ها فوران میکند. بحث بر سر تاریخ و دور دستها نیست. بحث بر سر یک میلیون هم طبقه ای ما در همین سال گذشته و ادامه در جریان شرایط کار غیر قابل باور و جهنمی است. آنچه درج شده آمار و ارقام حاکی از شرایط دردناک است، اما آنجا که بیکاری و نداری نه یک رقم بلکه نگاه های نیازمند کودکی است که دیگر صبر سرش نمیشود، کرایه عقب افتاده یا موعد پرداخت قرض به همکاری است که خود در تنگنا است؛ در دل زندگی واقعی، در جایی که آخرین زیلو نیز فروخته شده است، جایی که وعده ها و سیاست اشتغالی دولت یک پاپاسی ارزش ندارد، مجال زیادی برای تردید باقی نمیماند.

اما هیچ درجه از اجبار برای تن دادن به کار مزدی به معنای به جان خریدن اجحاف و زورگویی سرمایه دار سودپرست ز الو صفت نیست. تا آنجا که به سرمایه مربوط باشد خود را منجی و نان آور قلمداد میکند، دستمزد نازل را به حساب درایت خود در تداوم کارخانه و "حفظ اشتغال" میگذارد. او مالک ابزار تولید است، سود سرمایه نفس قانون است، اما نه تقدس مالکیت، نه مشروعیت قانون و نه زور و سرکوب دولتی در مقابل حق طلبی اعتراض کارگری از کمترین

ارزشی برخوردار نیستند. این اعتراض، نفرین به آسمانها و مشت به دیوار کوبیدن آنها باید راه به خیابانها باز کند. و این زمانی اتفاق میافتد که نشان دهد چاره ساز است. در مورد استثمار و حشیانه زنان در ایران شکل گیری یک مبارزه متشکل کارگری که اعتراض زنان کارگر را (از پستوی گزارشات تکان دهنده و سیاه) به صحنه کشمکش های زنده بکشاند، با اولین گامهای این مبارزه جامعه ایران چشم به یک انفجار از کيفرخواست مملو از چرک و خون و کثافت علیه سرمایه، علیه دولت، علیه مذهب و علیه فرهنگ "سوختن و ساختن" و "نوازش بینوایان" باز خواهد کرد. تا اینجا به هر درجه از کم اشتهايي، ندانم کاری، و محدودیت افق در به میدان آمدن اعتراض بخش زنان طبقه خسارت های غیر قابل جبرانی را برای کل جنبش کل طبقه به همراه داشته است.

و اصل گزارش: داده های مرکز آمار کشور نشان می دهند در سال ۱۳۹۷ بیش از یک میلیون و ۲۰۰ هزار نفر، معادل ۵.۱۳ درصد از جمعیت شاغل در بازار کار کشور، بدون اینکه هیچ مزدی دریافت کنند، مشغول به کار بوده اند. مرکز آمار از این افراد با عنوان «کارکن فامیلی بدون مزد» یاد کرده و درباره وضعیت شان گفته این افراد برای یکی از اعضای خانوار خود که با وی نسبت خویشاوندی دارند، کار می کنند و از این بابت، مزد و حقوقی دریافت نمی کنند. ("زنان، قربانیان اصلی بیکاری در کشور"، روزنامه توسعه ایران، دهم مرداد ۱۳۹۸)

آمارها حکایت از این دارند که ۶۲.۳۸ درصد از «کارکنان فامیلی بدون مزد» زن هستند؛ زنانی که ارزش اقتصادی ایجاد می کنند اما این نوع اشتغال درآمدی برایشان ایجاد نمی کند. بخش عمده این زنان، در فعالیتهای کشاورزی، جنگلداری، ماهی گیری، تولید صنعتی، عمده فروشی و خرده فروشی و تعمیر وسایل نقلیه کار می کنند و در روستاها ساکن هستند.

دریافت چک و سفته، ساعت طولانی کار، کار ارزان و نبود بیمه، مشکل اصلی زنان کارگر است. براساس آمار اعلامی موسسه عالی پژوهش های سازمان تامین اجتماعی، زنان ۸۰ درصد شاغلان بدون بیمه در سال ۱۳۹۶ را به خود اختصاص داده بودند

کار بدون درآمد تنها مصیبت زنان شاغل در کشور نیست. تغییر شرایط اقتصادی و اجتماعی جوامع باعث شده که زنان علاوه بر نقش مادر و همسر، مسئولیتهای دیگری همچون اشتغال در بیرون از خانه را نیز قبول کنند. زنانی که برای کسب درآمد و گذران زندگی خود و خانواده هایشان با شرایط سخت و نابرابر نسبت به مردان کار می کنند.

اگرچه ورود صنعت و ماشین بر اشتغال زنان اثر گذاشته و آنان را از مشاغل سنتی به صنعتی

سوق داده اما در بسیاری موارد، مصایب گذشته همواره بر زندگی آنها سایه افکنده و گویی راهی برای حل این مشکلات وجود ندارد.

رئیس کمیته بانون کانون عالی انجمن‌های صنفی کارگری زنان، نبود بیمه، دریافت چک و سفته، ساعت طولانی کار، کار ارزان و نبود بیمه را مشکل اصلی زنان کارگر بیان کرد و راه‌حل آن را در افزایش سواد حقوقی، تهیه الگوی کار زنان و نظارت دانست.

«سمیه گلپور» در گفت‌وگو با ایرنا درباره مشکلات این قشر از جامعه می‌گوید: براساس آمار اعلامی موسسه عالی پژوهش‌های سازمان تامین اجتماعی، زنان ۸۰ درصد شاغلان بدون بیمه در سال ۱۳۹۶ را به خود اختصاص داده بودند.

وی دلیل این امر را مشکلات مالی زنان دانست و گفت: کارگران زن به دلیل نیاز مالی که دارند نیروهای کار ارزانی هستند که در شرکت‌ها و کارگاه‌ها حاضرند بدون بیمه کار کنند و در حقیقت کارفرما از این شرایط به نفع خود بهره می‌برد.

گلپور گفت: کارفرمایانی که در استخدام زنان، موارد قانونی را رعایت نمی‌کنند برای جلوگیری از شکایت‌های آنان از چک‌های سفیدامضا و سفته استفاده می‌کنند تا اگر روزی هم شکایتی صورت گرفت ضرر مالی خود را با کمک آنها جبران کنند.

وی تاکید کرد: این اقدام کارفرمایان گروگان‌گیری است و افزود: خدمات این افراد با کمترین قیمت توسط واسطه‌ها خریداری و با چندین برابر قیمت فروخته می‌شود و حتی در بسیاری موارد شاهد بودیم که کارفرمایان برای اینکه مجبور به پرداخت حق عائلهمندی نشوند، زنان مجرد را استخدام می‌کنند.

شورش ۲۰۰۰۰ - شورش سبکبال زنان کارگر

(علیه سرمایه، علیه خانه و خانواده، علیه "نان و کره")

در ایران معاصر زنان کارگر در جمعیتی بسیار بزرگتر، در نقش تولیدی بسیار بالاتر، در شرایطی از نوع هم طبقه امریکایی صد سال قبل، منتهی بسیار دردناک تر در عطش راه سوسیالیستی از جهنم اسلامی سرمایه میسوزند.

شورش 20000 زنان کارگر امریکا موضوع اصلی شماره ویژه نشریه علیه بیکاری است. در سال 1909 بیست تا سی هزار کارگر زن صنعت پوشاک امریکا در یک شورش به وسعت چهار شهر شرایط کار و زندگی خود و کل طبقه کارگر را دچار تحول ساختند. امروز صد سال بعدتر، پیوندهای چشمگیری میان طبقه کارگر و مشخصا زنان طبقه کارگر در ایران با این تجربه را میتوان سراغ گرفت. طبقه کارگر در ایران با همان دشواریها ولی در موقعیت بسیار بهتری دست به گریبان است، چشم اندازی که شورش 20000 داشت میتواند در برابر طبقه کارگر ایران چه بسا بچگانه به نظر برسد!

گذرگاه تاریخی مشترک

تاریخ مبارزات و ایده های کارگری در ایران مهر آشکار بلشویکی بخود دارد. اولین بارقه های مبارزات سوسیالیستی و کارگری در ایران و بسیاری پیشرفتهای بزرگ آن، نه حاصل انکشاف "طبیعی" درونی طبقه بلکه حاصل دخالت مستقیم کارگرانی بود که از قفقاز با مکتب سوسیال دمکراتهای روسی "سرازیر" شدند و جنبش کارگری ایران را با حزب و برنامه و افق و سنت های آن شکل دادند و فتح کردند. مصداق این تحول در مورد جنبش قدرتمند زنان کارگر صنعت پوشاک امریکا چشمگیر است. مساله به سادگی این بود که افق و نقد سوسیالیستی ابزار موثر و تعیین کننده تری در اختیار فعالین برای بسیج و انسجام صفوف مبارزاتی کارگری قرار میداد. بعلاوه سازماندهی مبارزه یک فن و قابل آموزش و یادگیری است.

در ایران معاصر زنان کارگر در جمعیتی بسیار بزرگتر، در نقش تولیدی بسیار بالاتر، در شرایطی از نوع هم طبقه امریکایی صد سال قبل، منتهی بسیار دردناک تر در عطش راه سوسیالیستی از جهنم اسلامی سرمایه میسوزند. به هر دلیل این راه نجات در جلوه های مادی و عملی بسیار کم رنگ است، بطور موثر در دسترس نیست، و آنچه در دسترس هست، از جنبه لازم برخوردار نیست.

یک نفرین به نام خانه و خانواده

کار خانگی زنان در استثمار طبقاتی کارگر جای شناخته شده ای دارد. اما در مورد طبقه کارگر در ایران باید محورهای تازه ای را اضافه کرد.

اول: در مشخصات و پیش زمینه های حکومت سرمایه تا آنجا که به زنان طبقه کارگر مربوط باشد آنها را اساساً بصورت انبوه زنان خانه دار متمرکز در محلات فقیر کارگری و حاشیه شهرها مشخص ساخته است. ملزومات و پیش شرطهای یک سرمایه داری متکی به نیروی کار ارزان و بنوبه خود فقدان تسهیلات عمومی که فشار کم شکن نگهداری از کودکان و خانه داری را کاهش دهد، کاملاً عیان است.

دوم: فلاکت و بیکاری و تشدید بی حقوقی کارگران تاثیر بمراتب شدید بر زنان خانواده های کارگری بدنبال داشته است. بهم رساندن سر و ته خرجی خانه با توجه به گرانی فزاینده از یک طرف و سیر نزولی ارزش واقعی دستمزد کار خانه را به جهنمی هر روز بمراتب بدتر از روز قبل تبدیل کرده است که زن خانه باید با دوندگی بیشتر در صف و انواع صرفه جویی (به قیمت فرسایش جسم و جان و صرف بی پایان وقت) به جبران آن مایه بگذارد. هنوز باید کار ممتد از نگهداری اعضای پیر و بیکار و بیمار را به آن اضافه نمود.

سوم: در چند ده اخیر با موقعیت بسیار ضعیف طبقه کارگر در زمینه دستمزد و اشتغال بناچار ساختار اجتماعی طبقه دچار تحول شده است. حدیث "مرد نان آور خانواده" دیگر یک افسانه بیش نیست. بخش مهم، میلیونها نفر از نسل دوم کودکان خانواده کارگری بیش از هر چیز پدر خود را در بیکاری و در تلاش جانگاہ در پی قرض و قسط و نسیه بخاطر میاورد. در چند ده اخیر بناگاه زمین دهن باز کرده و بسان آتشفشان زمین و زمان از لایه های سوزان بیغوله های استثمار نیروی کار زنان پوشانده شده است. بنا به آمار رسمی شش میلیون زن و دختران خردسال در بازار کار استثمار زنان در پی دستمزدی تلف میشوند که بنا به تعریف هیچ حفاظ قانونی برای آن وجود خارجی ندارد، هرگز وجود نداشته است. کار زنان در ساختار تولیدی اجتماعی در ایران، تا آنجا که به زنان مربوط میشود هنوز باید جمعیت بزرگ زنان خانه دار را اضافه کرد. این زنان

که بالغ بر سه تا چهار میلیون نفر تخمین زده میشوند، در عین برخورداری از "اقبال" وجود یک شوهر اما برای تکمیل درآمد نان آور مرد خانواده به صورت نیم یا تمام وقت، تماما و یا بخشا در خانه با بازار کار درگیر هستند. بخش بزرگی از زنان تحصیل کرده اسیر این بازار کار بوده و میباشند.

چهارم: بازار کار زنان دمل چرکین و خون آلود حقوق و ارزشهای انسانی در جامعه است. بدون مقابله تمام عیار با این عرصه انسان و پدیده های پایه ای بشری کمر راست نخواهد کرد.

علیه "نان و کره"

رهایی زنان کارگر نه یک پدیده صنفی بلکه اساسا سیاسی است. اشتغال زنان و ورود آنها به بازار کار بخودی خود پدیده مثبت و هیجان انگیزی نیست. بطور کلاسیک بورژوازی همواره از کارمزدی یک نعمت الهی ساخته است، بزعم بورژوازی کارگر باید شکر گذار و مجیز گوی استثمار خود باشد، مگر نه اینستکه بدون امکان اشتغال و کار صحبتی از دستمزد باقی نمیماند؟ همیشه بخشی از جریانات سیاسی بوده اند که با تاکید بر مبارزه صنفی ظاهرا پرچم منافع "واقعی"، "زمینی" و "فوری" کارگران را بدوش کشیده اند. کسی نمیتواند منکر اهمیت، واقعی، فوری و زمینی بودن مبارزه اقتصادی کارگران در و انفسای حکومت کارمزدی باشد؛ کمونیستها شکی به خود راه نداده اند تا مبارزات صنفی را پیش شرط یک مبارزه طبقاتی ارتقاء دهند؛ اما همزمان صد و پنجاه سال تجربه مبارزه طبقاتی پس از مانیفست کمونیست، تجربه پس از تجربه تازپانه ای بر پیکر طبقه کارگر بوده است که مبارزه صنفی بدون قطب نمای سقوط بورژوازی نسخه شکست مسلم مبارزه بر سر شندرغاز دستمزد نیز هست. مبارزه صنفی یک پرچم برای تحقیر آگاهی، قابلیت و شعور اجتماعی کارگر است. هیچ مبارزه صنفی بدون مقابله با بورژوازی در تمام عرصه های سیاسی، فرهنگی، اخلاقی و هنری نمیتواند به پیروزی نزدیک شود.

مبارزه سبکبال

اهمیت عرصه زنان بر کمتر کسی میتواند پوشیده بماند.. اما برای بسیاری اصل مبارزه جویی اسیر دام مباحثه بی انتها در مورد چگونگی سازماندهی مناسب است. شاید باید سبکبالی پیشقراولان سوسیالیست یهودی را سرمشق قرار داد. صد فعال مصمم بر گرد لملیچ آتشین مزاج و یک قسم نامه برای آنها کافی بود، برای ما، تقط اشتها و آمادگی و قدمهای عملی میتواند مرزها و دست یافتنی ها را رقم بزند.

زنان کارگر؛ پنهان در تاریخ کارگران صنعتی در ایران

آروزی که زنان کارگر با ادعای کارگری، پایشان به خیابانها باز شود، در مدت زمان بسیار کوتاهی چوب دستی "حمایت شوهران" را پرتاب کرده و خود موتور محرک جنبش عظیم کارگری خواهند شد. آروز سیمای خسته و دو دل جنبش کارگری دگرگون خواهد شد. جنبش کارگری در ایران تا مغز استخوان با "مظلومیت" آلوده شده است. برگردن مردان این طبقه مدال دروغین نان آور خانواده را آویخته اند، تا در مقابل کار عظیم همسرش و در مقابل کار کودکانش او را کور کنند. برگردن او مدال رئیس خانواده را آویخته اند تا بجای گرفتن یقه استثمار گرایان در تنهایی حسرت بخورد، خود را سرزنش کند و سینه بزند. این کدام بهشت و کدامین از بندگان برگزیده است که از او سکوت در مقابل اوج بیکاری و فقر و تباهی را میطلبند؟ این کدام "عفت" است که از وی میخواهد پاسدار روابطی باشد که فقط در شهر تهران سیصد هزار از زنان طبقه اش را به تن فروشی وادار میکند و تازه مسئولیت آنرا بعهده قربانیانش قرار میدهد؟

تصاویر همراه نوشته منتسب به کارگران زن یکی از کارخانه های نساجی در اصفهان در بیست و سه ساله اول 1300 هجری است. در این سالها "چند هزار" از کارگران این کارخانه ها را زنان تشکیل داده اند. شواهد انکار ناپذیری دال بر اشتغال این زنان در دست است، اما آمار و اسناد را کمتر و بسختی میتوان سراغ گرفت. نا روشنی و ناگفته های مربوط به زنان کارگر نساجی اصفهان یک حفره آشکار، یک نقصان غیر قابل چشم پوشی است.

"منچستر شرق" فصل شکل گیری اولین نطفه های کارگران صنعتی به معنای مدرن و همسطح استانداردهای بین المللی بورژوازی است. این داستان هجوم مردمان یک شهر به بیست ماشین نساجی است؛ داستان موج ولع و اراده سازندگی در دلها و دستهایی است که چهره اصفهان را از ورشکستگی و فقر و محنت دگرگون کنند؛ داستان تحول برق آسای زندگی انسانهایی است که از

"صنعتگران چیره دست اصفهانی" به قلب پر تپش تبار کارگری آن مرز و بوم پوست
بیاندازند...

طبقه کارگر ایران هرگز مجال نیافت تا با صنعت نساجی تصفیه حساب کند. امروز با بحران



عمیق دامنگیر نساجی در ایران، در دل مرثیه های حسرت بار دور جدیدی از رونق، در جمعه
بازاری که آنچه بورژوازی ایران از خود میگوید، بخصوص لازم و حیاتی است تا روایت
کارگری را از این تاریخ روشن کرد و بر آن پای فشرده.

نساجی در طول تاریخ صد ساله خود سه حکومت با شجره مشترک غلیظ ضد کارگری، یعنی
قاجار و پهلوی و جمهوری اسلامی را پشت سر دارد. این تصویر برای اینکه واقعی باشد نمیتواند
جز نگاهی طبقاتی کارگری باشد. آشنایی نزدیک با تحولات این شهر و این بخش از جمعیت
کارگری سعادت بی رقیب همدمی با عمق شرافت کارگران نساج است. این تاریخ رشته بهم بافته
سرگذشت مردمانی است که از دل سرزمین سوخته حاکمان دبنگوز، خیل بینوایان بی سواد در
"کارخانه" و سوت آغاز دو شیفت شبانه روزی آن با خلاقیت خویش فاستونی های تولید منچستر
امپراطوری صنعت ملکه انگلستان را به همورد طلبیدند؛ قلب را آکنده از تپش و احترام میسازد.

این تصویر همانقدر واقعی است که در عین حال "زنانه" باشد. زاویه کارگران زن را در خود
داشته باشد. امیر قلی امینی روزنامه نگار مشهور اصفهان خطاب به مسئولان شهر در چهارم آذر

1320 نوشته است: " ... عصر ها نزدیک غروب تشریف ببرید روی پل های زاینده رود بایستید و ملاحظه فرمایید تعداد هنگفت زن و مرد و کودک، یعنی کارگران کارخانه ها که همه کوفته و خسته و با رنگ پریده هستند. در خواهید یافت مزد اینها از 30 شاهی تا حداکثر پنج ریال است. مگر اینها آدم نیستند، نان و لباس نمی خواهند. چرا درباره اینها فکر نمیکنید و راه علاجی نمی اندیشید ..."

به احترام مناسبت روز جهانی زن در شماره ویژه علیه بیکاری از لایله نوشته ها و خاطرات شفاهی از "کنار زاینده رود" به مرور تاریخچه بخشی از طبقه کارگر ایران میپردازیم که از اصفهان تا "منچستر شرق" از جمله با دو اعتصاب بزرگ برای آن جامعه و خود "علاجی" پر ارج و افتخار اندیشیدند.

شواهدی بر وجود کارگران زن

شاید برای نخستین بار که وجود کارگران زن در کارخانه وطن ذکر شد مربوط به سال ۱۳۰۹ باشد که در گزارشی آمد "در این کارخانه یک هزار نفر زن و مرد مشغول به کار میباشند" (روزنامه اخگر، ش ۳۱۴، ۱ فروردین ۱۳۰۹) چهارسال بعد کارخانه وطن بر ماشینآلات خود افزود و کارخانه را وسعت داد. سپس طی یک آگهی اعلام کرد که قصد دارد یک هزار نفر زن را برای کارگری استخدام کند (اخگر، ش ۹۵۲، ۴ تیر ۱۳۱۳) در همان سال معلوم شد سید محمد بنکدار، یک کارخانه پنبه پاک کنی در اطراف اصفهان باز کرده که در مواقعی تعداد کارگران زن آن به ۲۰۰ تا ۳۰۰ نفر می‌رسد (اخگر، ش ۱۰۰۵، ۳ بهمن ۱۳۱۳)

براساس یک تحقیق در سال ۱۳۴۹ میان ۱۸۶۷۶ نفر کارگر مشغول به کار در کارخانه‌های نساجی اصفهان، تعداد سه هزار نفر کارگر زن در کارخانه‌های اصفهان مشغول کار بودند. این تعداد تقریباً یک ششم آمار کل کارگران است. یعنی به ازای هر ۶ کارگر، یک نفر آنان زن بودند؛ نکته مهم آن که درآمد ثابت کارخانه‌ها، دختران زیادی را به کارکردن در آن موسسات و می‌داشت و از سوی دیگر سطح پرداخت پایین‌تر زنان نسبت به مردان، موجب می‌شد کارفرماها تمایل زیادی به استخدام زنان کارگر از خود نشان دهند. حضور این همه زن در محیط کار و کارخانه، مسلماً به تغییراتی در فضای شهر و حیات اجتماعی آن منتهی شده است. اما از میان هزاران زنی که از سال ۱۳۰۴ شمسی در کارخانه وطن مشغول به کار شدند تا زمانی که بوق کارخانه‌ها در فضای شهر اصفهان می‌پیچید، تا کنون از هیچ کدام اطلاعات دقیقتری از شرایط کار و زندگی ثبت نشده است. در این میان انتشار یک گفتگو با اقدس یک استثنا است.

ابتدا کمی از خودتان، زندگی و چگونگی وارد شدن به این شغل برای ما توضیح بدهید.

متولد ۱۳۱۹ هستم. از بچگی علاقه به کار کردن داشتم و ۱۰ سال بیشتر نداشتم که وارد کار شدم و در کارخانه شهناز که بعد از انقلاب به بافناز تغییر نام داد، مشغول به کار شدم. به این صورت که در دفتر آنها واقع در خیابان چهار باغ بالا ثبت نام کردم. البته قبل از آن در کارخانه شهرضا مدتی کار کرده بودم. آن موقع چند نفر از دخترانی که با آنها در کارخانه شهرضا همکار بودم به شهناز رفتند و تعریف می‌کردند حقوق آنجا بهتر است، چون تازه تاسیس شده بود و شرایط بهتری داشت و به این ترتیب من هم تشویق شدم که به کارخانه شهناز بروم. ابتدا در قسمت ریسندگی بودم و بعد در بافندگی مشغول به کار شدم. چون در قسمت بافندگی به کارگری که به طراحی آشنا باشد، نیاز داشتند و من هم حدود پنج، شش ماه در قسمت طراحی کارخانه شهرضا کار کرده بودم و این گونه شد که من به قسمت طراحی بافندگی منتقل شدم تا زمانی که بازنشسته شدم. یک ماه مانده به ۵۹ دیگر خسته شدم و نرفتم.

در کارخانه شهرضا چقدر حقوق داشتید؟

خیلی کم بود. هر ۱۵ روز یکبار حقوق می‌دادند. ولی در شهناز برای هر ۸ ساعت ۱۲ ریال می‌دادند که نسبت به شهرضا بهتر بود.

حقوق شما به چه صورت پرداخت می‌شد؟

فیشی می‌دادند که نشان می‌داد نوبت حقوق ماست. در صفی می‌ایستادیم تا نوبتمان شود و بعد از گرفتن پول امضا می‌دادیم و در دفتر کارخانه پول پرداخت می‌شد. البته ما بیشتر با سرکارگر سر و کار داشتیم.

حقوقی که از کارخانه دریافت می‌کردید، مناسب بود؟

زندگی می‌چرخید! با این حقوق فرش، زمین و این چیزا برای آینده می‌توانستیم تهیه کنیم و راحت زندگی کنیم.

در قسمت طراحی دقیقاً چه کاری انجام می‌شد و شما مسوول چه کاری بودید؟

ما نورد را طراحی می‌کردیم. نورد را روی ماشین می‌آوردند و می‌بافتند و به این ترتیب پارچه بافته می‌شد و پس از آن رنگرزی و گل زده می‌شد. در واقع تار و پود اولیه را ما درست می‌کردیم. یک زمانی وقتی نخ ماشین تمام می‌شد ما پیوند می‌کردیم، اما بعدا که ماشین گره از خارج آوردند و با ماشین این نخها را گره می‌زدند دیگر کارگر این کار را انجام نمی‌داد، ولی بالای سر ماشین به عنوان ناظر می‌ایستاد. ما شاگردانی هم داشتیم که کمک دستمان بودند. وقتی ماشین آمد کار

شاگرد را انجام می‌داد. مثلاً شاگرد به ما نخ می‌داد و بعد شانه را با کارد می‌کشید و ما نخ را به او باز می‌گردانیم تا شانه کشیده شود. چله طراحی شود و پارچه در ماشین بافته شود این کارها تا قبل از اینکه ماشینی شود، همه با دست انجام می‌شد.

سیستم اداره کننده کارخانه چگونه بود؟

هر قسمتی سرپرست داشت که راهنمایی می‌کرد. آن موقع خارجی‌ها به‌خصوص آلمانی‌ها به سرپرست‌ها آموزش می‌دادند. در واقع از هر جا ماشین وارد می‌شد از همان کشور خارجی‌ها برای آموزش می‌آمدند.

رابطه کارگرها با سرپرست چطور بود؟

رابطه خوبی داشتیم. موقعی که من وارد کارخانه شدم می‌گفتند هر کارگری بیاورید ۵ تومان انعام می‌گیرید این قدر کارگر کم بود. کارخانه شبانه‌روز و ۳ شیفت کار می‌کرد چون بازار فروش خیلی خوبی داشت. در سالنی که ما بودیم ۱۰، ۱۵ نفر مشغول کار بودند. هیچ کارخانه‌ای به اندازه بافتاز کارگر نداشت. شب‌ها ۵۰، ۶۰ مینی‌بوس برای شهرضا، نجف‌آباد و آتشگاه و... سرویس داشت، بزرگ بود و همدانیان رئیس کارخانه به کارگرس می‌رسید. ماه رمضان نان اضافه به کارگر می‌داد. نانوايي مال کارخانه بود و هر روز نان می‌داد. به ما که کوچک بودیم ۴ تا، بزرگترها ۶ تا و به مردها ۸ نان داده می‌شد در ماه رمضان این مقدار دو برابر می‌شد. در واقع اینها جزو مزایای علاوه بر حقوق بود. اضافه حقوق هم غیر از عیدها برای کمک داده می‌شد. از دیگر کمک‌هایی که صورت می‌گرفت کشتن گوسفند و دادن گوشت آن به بازنشسته‌ها بود. سالانه چیزی به حقوق ما نیز اضافه می‌شد.

وضعیت بهداشت در کارخانه چگونه بود آیا رسیدگی به سلامت کارگران صورت می‌گرفت؟

در خود کارخانه درمانگاهی وجود داشت که رایگان ویزیت می‌کرد و دکتر دادخواه صبح تا ظهر در درمانگاه حضور داشت.

چند روز تعطیلی داشتید؟

عیدها تعطیل بودیم. ۳، ۴ روز اول عید.

مرخصی هم داشتید؟

سالی ۱۲ روز مرخصی داشتیم و مرخصی استعلاجی هم با نظر دکتر کارخانه داده می‌شد. بیمارستانی نزدیک کارخانه بود که وابسته به تمام کارخانه‌ها بود و اگر به دکتر نیاز داشتیم به آنجا

مراجعه می‌کردیم و بیمه بودیم.

می‌توانید تخمین بزنید از هر ۱۰۰ کارگر چه نسبت کارگر زن و مرد وجود داشت؟

اکثراً زن بودند و مردها کمتر بودند.

شیفت شب برای همه اجباری بود؟

بله شیفت‌ها می‌چرخید. یک هفته صبح یک هفته بعد از ظهر و یک هفته شب. همیشه ساعات کار یکسان نبود. ولی مشکلی برای شیفت شب وجود نداشت و امنیت بود.

شیفت شب برای زنان هم وجود داشت؟

بله شیفت شب از ۱۰ شب تا ۶ صبح برای زنان هم بود.

نظر مردم در مورد کارگران زن کارخانه چه بود؟ چه برخوردی صورت می‌گرفت؟

به فرهنگ طرف بستگی داشت! اگر فکر بازی داشت افتخار می‌کرد ولی برای کسی که عقب‌مانده بود این کار برای دختر عیب بود ولی تعداد این‌جور افراد کم بود.

زنان بعد از ازدواج وضعیت کاری‌شان تغییری می‌کرد؟

بستگی به اخلاق مرد داشت. گاهی زن و شوهر با هم به سر کار می‌رفتند گاهی فقط مرد، البته بعضی مواقع در محل کار دو نفر با هم آشنا می‌شدند و ازدواج می‌کردند.

وضعیت زنان بچه‌دار چگونه بود؟

به زن‌هایی که بچه‌دار می‌شدند چند ماه استراحت با حقوق می‌دادند و بعد آن زن با بچه به سر کار می‌آمد. کسی آنجا بود که از بچه‌های این زنان نگهداری می‌کرد. مادران چند ساعت به چند ساعت بچه را شیر می‌دادند و دوباره به سر کار بر می‌گشتند.

شما در ۱۰ سالگی وارد کار شدید آیا کسانی با سن کمتر هم استخدام می‌شدند؟ این بچه‌ها مدرسه هم می‌رفتند؟

نه کمتر از این سن کسی نبود. کلاس اکابر را خود کارخانه برگزار می‌کرد. بیرون از کارخانه هم کسی می‌توانست برود که البته تعدادشان کم بود. بعد از کار کلاس برگزار می‌شد و این کلاس‌ها دولتی بود.

نحوه تغییر دستگاه‌ها و ماشین‌ها به چه صورت انجام می‌گرفت و چه تاثیری بر کار داشت؟

هر چند وقت یکبار دستگاهی اضافه می‌کردند. یک سالن جدید که می‌زدند ماشین جدید وارد می‌شد و بر کیفیت کالا تاثیر می‌گذاشت و کار بهتر و مرغوب تر می‌شد. از هر جایی که ماشین بهتری تولید می‌شد ماشین وارد می‌کردند.

نگاه شما به رئیس کارخانه چطور بود؟

اگر درست کار می‌کردید نتیجه خوبی می‌گرفتید اگر اشتباه می‌کردید کارفرما ابراد می‌گرفت و جریمه می‌کرد و البته اخطار قبلیش می‌دادند. علی همدانیان که فوت کرد جمعیت فراوانی برای مراسم او آمد. بعد از او برادرش حسین امور را به دست گرفت ولی اوضاع به همان روال قبلی باقی ماند.

آیا به شکل مستقیم هم با رئیس کارخانه در تماس بودید؟

بله در همان سالن‌ها که کار می‌کردیم گاه سرکشی می‌کرد حواسش دقیق بود. تماشا می‌کرد که کارگر چگونه کار می‌کند.

(منبع: "تاریخ شفاهی زنان، کلرخانه های بدون آمار"، سایت روزنامه دنیای اقتصاد، دوازده مرداد 1393)

آن سی سال لعنتی نساجی

تاریخ معاصر ایران، تاریخ ایران مدرن و صنعتی با سرگذشت صنعت نساجی در هم آمیخته است. در این سرگذشت اصفهان حرف اول و آخر را می‌زند. اگر شهر منچستر انگلستان با ماشین های نساجی دنیا را با تولیدات خود فتح کرد، اصفهان نیز در جغرافیای دیگر همان راه را پیمود. نعل به نعل، در تشابه با منچستر، در مورد اصفهان نیز، این نه ماشین ها، بلکه نساجان بودند که با دستها، با خون و خشم و خلاقیت خویش شرق و غرب را فتح کردند. در مورد منچستر غرب، چارتیستها و مبارزه و ستیز اتحادیه های کارگری روایت درست (و نزدیک تر به واقعیت) این تاریخ را ثبت نمودند. در مورد نساجی در اصفهان و کل ایران مبارزات کارگری در ابعاد و عمق خود یارای تصفیه حساب شایسته را نیافت. صف آرای طبقه کارگر زنان این طبقه را "ندید" و شامل نشد. این حفره و کمبود به قیمت سنگین و تعیین کننده ای در مصافهای کارگری آن زمان برای کارگران تمام شد. امروز، زنان کارگر و مبارزه کل طبقه کارگر از سایه سنگین آن سی سال لعنتی نساجی، خلاصی ندارد. تعیین تکلیفی که آنزمان به بعد موکول شد، گول بی شاخ و دمی شده است که راه پس و پیش را بسته است. در متن نوشته های این نشریه صفحات تاریخی

ورق زده میشود که طبقه کارگر با ندیده گرفتن بخش زنان خود، کیفر خواست، ادعا و مطالبات، و عرصه های صف آرای مهمی را از پلاتفرم بهبود موقعیت خود به کنار میگذارد.

در فقدان کیفرخواست زنانه خود، هرگز فرصت تصفیه حساب با نساجی ها را نیافت. نساجی ها تاریخ به خاک و خون کشیدن بخش مهمی از نسل کارگران صنعتی در ایران است که دولت و کارفرمایان و شبکه اسلامی در سازمان دادن یک ماشین متعفن، سود جو و یاوه گو و باند سیاهی مار خورده و افعی میشوند. امروز در جمعه بازار خزعبلات نوستالژی دروغین بورژوازی در ایران، در مسابقه میان نمایندگان اسلامی و سلطنتی سرمایه، مدال "پدران" این و آن "صنعت" توزیع میشود، در مراسم چاپلوسی متقابل یاد "قهرمانانی" که آبادی و صنعت را به "بیابانهای برهوت نادانی و عقب ماندگی" رهنمون شدند... این تاریخ قلبی است، دروغین و مسموم است چرا که کارگر در آن آدم بحساب نمیاید، کار و شرایط زندگی ارزش ارجاع ندارد تا چه برسد خلاقیت و کار او نقشی ایفا نماید. تاریخ نساجی را بخصوص از زاویه زنان باید نوشت تاریخها و عوامل تداوم فقر و ناتوانی ها، عقب ماندگی بشری را در "خیابانهای آسفالته اصفهان" و در دل طنین بوق کارخانه ها کنار زاینده رود" باز شناخت. میراث این تاریخ ناقص امروز در هیبت "سوگواران بازسازی نساجی ها" و بال گردن طبقه کارگر است، تجمعی که با پرچم "کار آفرینی" با همان اشتباهی نفرت انگیز نود سال پیش برای کار زنان "پنهان از تاریخ" طبقه کارگر دندان تیز کرده اند. زنان نساج امروز در کارخانه های نه گانه اصفهان پنهان نیستند، کار و استثمار آنها در صدها کارخانه در ایران امروز به همان اندازه "پنهان است، کما اینکه کار در کارگاههای کوچک به کنج خانه ها رانده شده است.

طبقه کارگر ایران گریزی جز تصفیه حساب با این عرصه را ندارد. اما مهمتر از هر چیز دیگر باید به خاطر آورد، که در این میان "زنان" و "نساجی" ها "تقصیری" ندارند. کمبودها و نارسایی ها از جای دیگر است، و بهمان اندازه زنانه و مردانه، کارگری است؛ به همان اندازه که عرصه نساجی که یقه خودروسازان و نفتگران را نیز میگیرد. اشکال جاری اعتراض کارگری، ساختار تشکل ها، سازماندهی توده ای، اخلاقیات و روحیات و سنت ها کی و چگونه زنانه خواهد شد؟ چه وقت بختک های مرد سالارانه، اسلامی، "خود کفایی" و ناسیونالیستی با ریشه های مشترک فرودستی زن از آرمانها و مبارزه طبقه ما دست بر خواهد داشت؟

جنبش کارگری مردانه و زنان کارگر

چرا زنان کارگر در اعتراضات جاری کارگری غایبند، نقش بسیار محدودی را ایفا میکنند؟ پاسخ قانع کننده برای این سوال دشوار نیست. با ورشکستگی چند دهه اخیر صناعی که بخش مهمی از

زنان کارگر را در خود جای میدادند از جمله نساجی ها، تولید لباس، مونتاژ قطعات الکترونیک از دور خارج شده اند. در بازار تولید فعلی آنچه اساسا زنان کارگر را در خود جای داده است کارگاهها و فروشگاهها با تعداد محدود کارگر است که سازمان دادن اعتراضات جاری، تجمع در مقابل مجلس و امثال آن، نه موثر است و نه عملا برای زنان قابل اجرا است. این محیطهای کار ملامت از تبعیض و سوء استفاده و فشارهای جنسی است که زیر فشار فرهنگ مردسالارانه و مذهبی و ترس از آبرو و خطر بیکاری به حاشیه رانده میشود.

بورژوازی ایران بر متن قوانین اسلامی و بر پایه تبعیض جنسی زنان را از بازار کار خارج ساخت و به خانه فرستاد. به این ترتیب بیکار سازی عظیمی با تکیه به ارزشهای اسلامی سازمان داده شد. به این ترتیب چند صد هزار کارگر زن تبدیل به زنان خانه دار شدند بدون اینکه مجال پیداکنند ادعای اعتراضی خود را فرموله و بیان کنند. زنان از اشتغال محروم گشتند ولی نقششان در تولید همچنان بجای خود باقی ماند؛ دیروز در قالب نان آور امروز بعنوان خانه دار؛ دیروز با دریافت دستمزد، امروز با کار مجانی. کار خستگی زن در سرپرستی و آشپزی و شست و شو و نظافت؛ در زاییدن و پرورش و تیمار روزمره نیروی تازه نفس کارگری، برای سرمایه سرمنشا سود افسانه ای و باد آورده است. این یکی از شالوده های کاپیتالیسم است.

تا آنجا که به نقش زنان در تولید اجتماعی مربوط گردد هنوز باید به عرصه کار تولیدی در خانه هم اشاره کرد. هم اکنون منازل کارگری به قطعات کوچکتر از یک سالن عظیم تولیدی شباهت دارد که در آن زنان و در بسیاری موارد کودکان در حال کارند. کارهای مونتاژ قطعات الکترونیکی، لباس دوزی، بسته بندی، کارهای شاق تولید مواد غذایی که علی القاعده با مخارج زیاد کرایه و انبارداری و مصرف برق و غیره همراه است؛ با کار کنتراتی زنان خانه دار به یک بازار سود برده دارانه تبدیل شده است که نه سر سوزنی ضابطه کار و نه کوچکترین رد پایی از وجدان در آن هویدا است. کوچه به کوچه محلات کارگری انباشته از بوی تعفن سرمایه است.

بیکاری نقش و کار زنان را صد چندان دشوارتر میسازد. برای درک و تصویر روشن و واقعی از پیامدهای بیکاری برای یک خانواده کارگری باید سراغ زن خانواده را گرفت. رسانه های ایران و مشاهدات روزمره مملو از شرح زندگی کارگران بیکار است. این روایت ها تاسف بارند، بیش از تاسف خون خواننده را به جوش میآورند. باور اینکه چگونه روزها پشت سر گذاشته میشود، تکه سنگ قابل جویدن که بتوان وصله شکم کرد، ته مانده روحیه ای که بشود با آن کودک خانواده را دلخوش کرد تا بتواند پلکهایش را روی هم بگذارد و یک معجزه هر روزه که سر و ته زندگی را با کمک هیچ هم آورد؛ دشوار است. زنان در این خانواده ها آخرین خاکریز نبرد برای زیستن را

شکل می‌دهند. آنها هستند که آخرین رمق باقیمانده از شکایت و نفرین را به سازندگی تبدیل می‌سازند، به هر کاری دست می‌زنند، در گوشه خیابان دست‌گذاری دراز می‌کنند، آنها هستند که بار مراقبت از کودکانشان از عواقب کار خیابانی و مردانشان در دام اعتیاد را باید بر دوش بکشند ... و آنها هستند که باید تن خود را بفروشند.

کیست که هر روز و در قامت زندگی خود، در همسایگی و در همکاران نشانه‌هایی از واقعیت فوق‌المرس نکند؟ از خود پرسیم این کدام هیولایی است که در ذهن من و شما کارگر نشانده‌اند، کدام ورد جادویی است که چشم کارگر را کور میکند و از او نگهبان خود گمارده از قوانین و ارزشهای ضد برابری کامل زن و مرد می‌سازد؟

جامعه‌ای که صدای زنان طبقه کارگر در آن پژواک نداشته باشد، جامعه‌ای که پرچم تغییر فوری در تمام مظاهر زندگی زنان کارگر را در دست نداشته باشد، با حقیقت زندگی آن جامعه بیربط و عاری از شرافت انسانی است. بدون پرچم برابری کامل زن و مرد مبارزات کارگری در آن جامعه راه بجایی نخواهد برد، به این دلیل خیلی ساده که پیروزی در هر مبارزه مستلزم آنست که کارگر دوست و دشمن خود را شناخته باشد.

مبارزات جاری بر سر دستمزدهای عقب افتاده و در مقابل دستمزدهای زیر خط فقر برای متحد کردن صفوف کارگری در ایران حیاتی است. اما بدون یک آگاهی پایه طبقاتی در مورد دستمزدها و رابطه کار و سرمایه بسختی میتوان تصور یک مبارزه قدرتمند کارگری را به ذهن راه داد. هیچ مبارزه‌ای برای دستمزدهای شایسته و بیمه بیکاری بدون مبارزه علیه بهره‌کشی سرمایه از کار خانگی زنان ممکن نیست.

مرد کارگری که در خارج از چهار دیواری خانه اش (تازه اگر خانه‌ای در کار باشد) یک برده، یک زانده ماشین کارخانه، یک "بیکار تنبل" نامیده میشود بناگهان در چهارچوب خانواده به یک "رئیس" تبدیل میشود. نظم موجود در لباس قدوسیت خانواده و قوانین ارتجاعی اسلامی همسر او را به معنای واقعی کلمه به "خدمت" او در می‌آورد. این زن خانواده است که خانه را برای او رفت و روب میکند، تن فرسوده او را تیمار میکند، برای او فرزند دنیا می‌آورد و پرورش میدهد. اما تا کارگر خود را از شر کلاه بوقی "رئیس خانواده" خلاص نکرده و متقاعد نشود که خانواده نهادی در خدمت تولید و باز تولید نسل امروز و آینده کارگری بر دوش خود اوست، چگونه میتواند در چانه زدن ساده بر سر دستمزدهای واقعی یک گام به جلو بردارد؟ در همان قدم اول مبارزه کارگر باید پیوند میان بردگی خود و تبعیض علیه زنان را با چشم باز ببیند و تشخیص دهد. تازه در این مرحله است که نگهداری از کودکان، ایام بیماری، تعطیلی کافی برای معاشرت با خانواده از جمله موارد طبیعی حق کارگر در مذاکرات دستمزدها بحساب خواهد آمد.

در مورد کار آگاه‌گرایانه طبقاتی شکی نیست. اما حتی در مقابل غول بیکاری، نیروی کارگران کفایت نخواهد کرد و ناچار است نیروی زنان کارگر را فراخواند. آنروزی که زنان کارگر با ادعای کارگری، پایشان به خیابانها باز شود، در مدت زمان بسیار کوتاهی چوب دستی "حمایت شوهران" را پرتاب کرده و خود موتور محرک جنبش عظیم کارگری خواهند شد. آنروز سیمای خسته و دو دل جنبش کارگری دگرگون خواهد شد. جنبش کارگری در ایران تا مغز استخوان با "مظلومیت" آلوده شده است. بر گردن مردان این طبقه مدال دروغین نان آور خانواده را آویخته اند، تا در مقابل کار عظیم همسرش و در مقابل کار کودکانش او را کور کنند. بر گردن او مدال رئیس خانواده را آویخته اند تا بجای گرفتن یقه استثمار گرایان در تنهایی حسرت بخورد، خود را سرزنش کند و سینه بزند. این کدام بهشت و کدامین از بندگان برگزیده است که از او سکوت در مقابل اوج بیکاری و فقر و تباهی را میطلبد؟ این کدام "عفت" است که از وی میخواهد پاسدار روابطی باشد که فقط در شهر تهران سیصد هزار از زنان طبقه اش را به تن فروشی وادار میکند و تازه مسئولیت آنرا بعهده قربانیانش قرار میدهد؟ طبقه ما به یک آگاهی و اتحاد و مبارزه جویی نیاز دارد که رفع هرگونه تبعیض علیه زنان و برابری کامل زن و مرد را امر خود بداند، و اینرا بعنوان بزرگترین قدم در راه ساختن دنیای متفاوت ارج بدارد.

(بخش هایی از شماره 55 نشریه علیه بیکاری، ویژه روز جهانی زن 1398)